

چکیده

بررسی تطبیقی معراج پیامبر ﷺ و عروج عیسی ﷺ

آمنه رضایی*

عقیده به معراج در میان برخی از ادیان وجود دارد. معراج پیامبر ﷺ و عیسی ﷺ از آن جمله است. هدف از این بررسی یافتن تفاوت‌ها و شباهت‌های میان این دو معراج بوده و روش ما در این پژوهش روش کتابخانه‌ای مبتنی بر بررسی مقایسه‌ای است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که هر دو معراج به صورت روحانی و جسمانی بود، اما تفاوت‌هایی نیز داشته است؛ مانند این که پیامبر ﷺ دو معراج داشتند، جبرئیل راهنمای سفر، همراه با وسیله بوده (البته ممکن است برای تقریب به ذهن باشد)، در دو مقطع زمینی و آسمانی بوده و هدف نشان دادن آیات بزرگ الهی بود تا ایشان برای رهبری مردم آماده شوند، همراه با ره‌آوردهایی بوده و در یک شب اتفاق افتاد؛ اما عروج عیسی ﷺ این شرایط را نداشت.

کلیدواژه‌ها: عروج، پیامبر اکرم ﷺ، عیسی ﷺ، قرآن، روایات، اناجیل.

درآمد

راز و نیاز انسان با خدا نوعی اظهار کوچکی در برابر آن ذات پاک است. این ارتباط از وجودی کم ارزش به سوی وجودی بی‌نهایت ارزشمند را می‌توان نوعی معراج دانست، اما آنچه به عنوان معراج پیامبر ﷺ و یا عروج عیسی ﷺ در آیات و روایات بیان شده چیزی فراتر از آن است و تنها به یک سفر روحانی خلاصه نمی‌شود اما آیا معراجی که برای پیامبر ﷺ رخ داد با عروج عیسی ﷺ یکسان بود؟ آیا هدف، چگونگی و کیفیت آن و دیگر ابعاد این دو عروج یکسان بود؟ این‌ها مسائلی است که قصد داریم در این پژوهش به آنها پاسخ دهیم.

* کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه قرآن و حدیث.

واژه عروج به معنای بالا رفتن است.^۱ معراج را نردبان (فرهنگ کامل لغات قرآن، ج ۳، ص ۱۳۸) یا نردبان وارّه (مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۱۶ - ۳۱۷) معنا کرده‌اند. در اصطلاح، عروج پیامبر اکرم ﷺ به آسمان را معراج گویند که از معجزات ایشان است (مبانی عرفان و احوال عارفان، ص ۸۶).

از واقعه معراج پیامبر ﷺ در قرآن با تعبیر «اسراء»^۲ یاد شده است. اسراء در لغت به معنای رفتن در شب یا سیر شبانه است.^۳ از عروج عیسی ﷺ نیز با تعبیر «رفعه» در ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...﴾ (نساء/۱۵۸) و «رافعک» در ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ زَكَوَاتِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكَ وَإِنِّي جَاعِلٌكَ فِيهَا رَافِعًا إِلَىَّ...﴾ (آل عمران/۵۵) یاد شده است. رفع در لغت به معنای برداشتن است.^۴

عقیده به معراج در ادیان دیگر نیز وجود داشته است؛ گرچه در باره جزئیات و چگونگی معراج در ادیان دیگر اختلاف نظر است. برخی^۵ نشان دادن ملکوت آسمان‌ها و زمین به حضرت ابراهیم ﷺ و یا میقات موسی ﷺ و چهل روز مناجات با خداوند در کوه طور را معراج ایشان نامیده‌اند. در عهد عتیق و جدید نیز معراج روحانی برخی از پیامبران بنی اسرائیل، مانند سفرهای ایلیا، حزقیل، اشعیا به آسمان آمده و نیز مکاشفه یوحنا در مسیحیت (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۷۳۰)، و معراج روحانی پولس رسول به آسمان سوم را می‌توان نام برد (اعمال حواریان، باب نهم) و نیز عروج عیسی ﷺ به آسمان که در قرآن نیز به آن اشاره شده است. همچنین معراج ادریس که در کتاب رازهای خنوخ در یهودیت آمده است.^۶ در آیین زرتشت نیز ارداویراف - که از موبدان بوده - معراج داشته است.

۱. معراج پیامبر اکرم ﷺ

دلایل وقوع معراج

دلایل وقوع معراج را می‌توان از قرآن و روایات ذکر کرد:

۱. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۱۳؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۱۶؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۱۲۰؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۹۴؛ المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۵۵۷؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۰۲.
۲. اسراء/۱.
۳. لسان العرب، ج ۶، ص ۲۵۱؛ المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۴۰۸.
۴. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۲۳؛ المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۳۶۰.
۵. ابن شهر آشوب در المناقب (ج ۱، ص ۱۷۷) این نظر را بیان می‌کند.
۶. «رازهای خنوخ».

الف. دلایل وقوع معراج در قرآن

آیاتی از قرآن که به معراج اشاره دارد، دلیل محکمی بر وقوع معراج است:

﴿شُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (اسراء/ ۱)

در مصداق مسجد الاقصی میان مفسران اختلاف است. برخی^۱ آن را بیت المقدس و برخی^۲ آن را بیت المعمور می‌دانند. همچنین در برخی از روایات، بیت المقدس^۳ و در روایتی بیت المعمور^۴ آمده است. شاید اختلاف مفسران نیز از روایات، به وجود آمده باشد.

به چند دلیل می‌توان مراد از مسجد الاقصی را بیت المقدس دانست:

پس از بیان واقعه معراج، قریش به دلیل این که بیت المقدس را می‌شناختند، از پیامبر ﷺ توصیف بیت المقدس را می‌پرسیدند تا درستی یا نادرستی ادعای پیامبر مشخص شود (همان). همچنین در بسیاری از روایات،^۵ به طور صریح، مراد از مسجد الاقصی، بیت المقدس بیان شده است و روایتی^۶ که از بیت المعمور سخن می‌گوید، نیز از نظر سند و محتوا صحیح نیست و در صورت صحت، مقصود حضرت این بوده که منتهای معراج، بیت المقدس نیست و تا آسمان‌ها و بیت المعمور ادامه داشته است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۱-۲۰).

در هر صورت، با توجه به ظاهر آیه، ابتدای معراج از مسجد الحرام بوده است. پس لزومی ندارد که آن را تأویل کنیم (همان، ص ۳۲). بنا بر این، تنها به کمک روایات می‌توان به سیر دوم این سفر آسمانی پی برد و این آیه را دلیلی بر وقوع معراج دانست.

آیاتی از سوره نجم نیز به روشنی، بر وقوع «معراج» دلالت دارد و حضرت علی علیه السلام نیز برای اثبات معراج از این آیات استفاده کرده است.^۷

۱. برخی به قرینه «الذی بارکنا حوله» مراد از مسجد الاقصی را بیت المقدس و کلمه «أقصى» را از «قصو» به معنای دور می‌دانند و به این دلیل که آن مسجد به محل زندگی رسول خدا و مخاطبان او خیلی دور بود «أقصى» نامیده شده است (المیزان، ج ۱۳، ص ۷؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۱؛ التبیان، ج ۶، ص ۴۴۶).

۲. تفسیر القرآن والعقل، ج ۳، ص ۱۲۱، به نقل از معراج دیدگاه قرآن و روایات، ص ۲۹-۳۰.

۳. الصافی، ج ۳، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۹-۳۳۲.

۴. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۹۴، ح ۴.

۵. الصافی، ج ۳، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۹-۳۳۲.

۶. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۹۴، ح ۴.

۷. «و اما الرد علی من انکر المعراج، فقولہ تعالی: «و هو بالافق الاعلی...» الی قوله: «عندھا جنه المأوی» فسرده المنتهی فی السماء السابعه...» (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۹۱-۲۹۲).

مفسران در باره مرجع «هو» در ﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى﴾ (نجم/۷) و فاعل در دو عبارت ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ (نجم/۸)، ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ (نجم/۱۰) نظریات مختلفی دارند. گروهی^۱ هر سه را جبرئیل می‌دانند؛ یعنی ایشان به پیامبر ﷺ نزدیک شد و وحی را ارائه نمود و برخی از همین گروه^۲ در مورد عبارت آخر ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ می‌گویند خداوند به پیامبر وحی کرد. طبق این تفسیر، جبرئیل - که همیشه به صورت «انسانی خوش چهره» بر محمد ﷺ ظاهر می‌شد - دو بار با چهره اصلی خودش، بر پیامبر ﷺ ظاهر شد: مرتبه اول، با توجه به آیات سوره نجم در افق اعلیٰ: ﴿كَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ (نجم/۹) و مرتبه دوم، در جریان معراج پیامبر ﷺ بود. ممکن است دیدار اول در کنار «غار حرا» در جبل النور واقع شده باشد (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۸۷).

نقد و بررسی

۱. با توجه به آیات بعد، پیامبر ﷺ او را در «سدره المنتهی»، بر فراز آسمان‌ها دید. از طرفی او در سفر معراج از ابتدا با پیامبر بود و تنها در اوج آسمان او را ندید؛ مگر این که در ابتدا او را به شکل انسان و در آسمان به صورت اصلی خود مشاهده کرده باشد. البته قرینه‌ای بر این مطلب در آیات وجود ندارد (همان، ص ۴۸۸).
۲. مقام پیامبر ﷺ از جبرئیل والاتر است؛ زیرا در ماجرای معراج پیامبر ﷺ نیز جبرئیل به مرحله‌ای می‌رسد که از حرکت بازمی‌ماند و پیامبر به سیر خود ادامه می‌دهد. پس مشاهده جبرئیل به صورت اصلی‌اش، نمی‌تواند چنان اهمیتی داشته باشد که در آیات بیان شود (همان).
۳. جمله ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾ (نجم/۱۱) دلیلی بر شهود باطنی، نه مشاهده حسی با چشم است (همان).
۴. روایات، این تفسیر را نقض می‌کند و منظور از این آیات، شهود باطنی خاصی نسبت به ذات خداست که برای پیامبر ﷺ در این صحنه رخ داد و در معراج بار دیگر تکرار شد.^۲
۵. اگر تفسیر اول را بپذیریم، اثبات معراج از آیه مشکل می‌شود؛ زیرا ظاهر آیه، علاوه بر این، احتمال پایین آمدن جبرئیل و همراهی با پیامبر را نیز نفی نمی‌کند؛ همان طور که برخی ادعا کرده‌اند ضمیر در «هو» و «دنا» به جبرئیل برمی‌گردد و معنای آیه این است که جبرئیل به رسول خدا ﷺ نزدیک شد و با آن جناب به آسمان‌ها عروج کرد (المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸).

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۲.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۹؛ معراج (تفسیر سوره نجم)، ص ۴۰.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۱، باب ۱۲۲، ج ۱؛ الصافی، ج ۵، ص ۸۶؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۴۷.

اما اگر مدلول روایات بالا را بپذیریم، قرار گرفتن در افق اعلاى آسمان نیاز به عروج دارد؛ چون اگر مرجع ضمیر در «هو بالافق الاعلی» پیامبر ﷺ باشد و معنای «افق اعلی» همان باشد که بیشتر مفسران ذکر کرده‌اند،^۱ پس این آیات می‌تواند با توجه به تفسیر دوم، دلیل دیگری بر معراج پیامبر ﷺ باشد.

شاید مفسران آن را به دلیل جسمانی دانستن خداوند در تفسیر نزدیک شدن پیامبر به ذات خداوند نمی‌پذیرند؛ زیرا او نه جسم است و نه مکان دارد.^۲ اما اگر آیات را یک نوع شهود و قرب خاص معنوی تفسیر کنیم، این مشکل حل می‌شود. خدا را می‌توان از راه دل و عقل مشاهده کرد.^۳ مشاهده از راه دل، برای اولیاء الله با مراتب و درجات مختلف رخ می‌دهد و پیامبر اسلام ﷺ با این که دارای مقام شهود بود، در طول عمر مبارکش دو مرتبه چنان اوج گرفت که به مقام «شهود کامل» رسید: یکی در آغاز بعثت و دیگری به هنگام معراج (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۹۱ - ۴۹۲). بنا بر این، تفسیر دوم صحیح‌تر و با روایات نیز سازگارتر است.

آیات دیگری را نیز می‌توان دلیل معراج دانست: ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ﴾ (نجم/۱۵۱۳). اگر چه همان دو گونه تفسیر و ابهام در این جا نیز وجود دارد، اما در این جا با هر دو دیدگاه می‌توان معراج را اثبات کرد، به خصوص اگر روایات مربوط به سدره المنتهی را مورد توجه قرار دهیم.

طبق تفسیر اول، این واقعه با استناد به روایات،^۴ در شب معراج اتفاق افتاد و جبرئیل بار دیگر با چهره اصلی خود به رسول الله ﷺ در سدره المنتهی نزدیک شد (الكشاف، ج ۴ ص ۴۲۱؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۵).

و طبق تفسیر دوم، پیامبر ﷺ در شهودی باطنی ذات پاک خدا را در قلبش مشاهده کرد و به شهود کامل رسید. در شهود باطنی خطایی راه ندارد؛ چون از طریق استدلال نیست تا در مقدمات

۱. زمخشری: «و هو مطلع الشمس» (الكشاف، ج ۴، ص ۴۱۹)؛ علامه طباطبایی: «... و الظاهران المراد به افق الاعلی من السماء...» (المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸)؛ بالافق الاعلی، یعنی آسمان دنیا به هنگام معراج (التبیان، ج ۹، ص ۴۲۲).

۲. انعام/۱۰۳: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ...»؛ بقره/۱۱۵: «...فَأَيُّهَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ...»؛ حدید/۴: «... وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...».

۳. دیدن با عقل، از طریق استدلال و شهود قلب، مافوق درک عقل است که آن را می‌توان مقام مشاهده نامید.
۴. امام باقر (ع) در جواب سؤال حبیب سجستانی در تفسیر آیات «و لقد راه نزله اخرى...» فرمودند: یا حبیب «و لقد راه نزله اخرى، عند سدره المنتهی، عندها جنه المأوی»، یعنی عندها وافی به جبرئیل حین صعد الی السماء، قال: «فلما انتهی الی محل السدره وقف جبرئیل دونها» قال: «یا محمد! ان هذا موقفی الذی وضعنی الله - عز و جل - فیه، و لن اقدر علی ان اتقدمه...» (بحار الانوار، ج ۱۸ ص ۳۶۴، ح ۵۰).

آن خطا باشد و نه از طریق حس است که از طریق حواس خطایی در آن رخ دهد (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۰۱-۵۰۰).

ب. دلایل وقوع معراج در روایات

اثبات معراج پیامبر ﷺ با روایات روشن است؛ زیرا بیشتر این روایات متواتر است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۲). در روایات بر وقوع معراج تصریح شده و منکر آن را از شیعیان نمی‌دانند.^۱ همچنین، برخی اقرار به آن را از ویژگی‌های مذهب امامیه می‌دانند (الامالی للصدوق، ص ۵۱۰). برخی نیز اعتقاد به معراج را از ضروریات دین می‌دانند و انکار آن را کفر تلقی می‌کنند (اعتقادات مجلسی، ص ۱۶).

تعدد معراج

با توجه به احادیث و آیات قرآن می‌توان تعدد معراج را دریافت. تعداد سفرهای معراج پیامبر ﷺ در روایات بیان شده است و تعداد آن را دو،^۲ ۱۲۰^۳ و شش بار^۴ بیان کرده‌اند. علاوه بر روایات، آیه «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلُهُ أُخْرَى» (نجم/۱۳) را نیز دلیل دیگری بر دوبار بودن معراج دانسته‌اند (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۱).
برخی از مفسران اختلاف موجود در میان روایات معراج را به دلیل تعدد معراج می‌دانند و احتمال می‌دهند که هر یک در وصف یکی از معراج‌ها بوده است (همان، ج ۱۳، ص ۳۱).
بنا بر این، با توجه به این که برخی از روایات و آیات دو مرتبه بودن معراج را بیان می‌کند، دو مرتبه بودن معراج را می‌پذیریم.

خصوصیات معراج

اصل وقوع معراج در نظر مسلمان‌ها قابل پذیرش است، اما به لحاظ تاریخی در باره زمان وقوع آن، مکان، وسیله و کیفیت معراج بحث‌ها و نظریات گوناگونی وجود دارد که به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱. امام صادق علیه السلام در روایتی، منکر معراج را از شمار شیعیان بیرون می‌داند (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۲، ح ۲۲؛ ص ۳۴۰، ح ۴۴).
۲. فروع الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۱۳؛ الصافی، ج ۳، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۰۶، ح ۱۳.
۳. حیاة القلوب، ج ۲، ص ۲۷۰. حق الیقین و عین الحیاة نیز همین روایت را با رقم ۱۲۴ بار آورده است (به نقل از معراجنامه ابوعلی سینا، ص ۱۳، مقدمه مصحح).
۴. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۵، ح ۱۱۲؛ الصافی، ج ۵، ص ۹۱؛ الخصال، باب ۱۰، ح ۳، ص ۶۰۰.

زمان معراج

در باره زمان معراج، اقوال فراوانی وجود دارد: یک سال قبل از بعثت (تفسیر کبیر، ج ۲۰، ص ۱۴۷)، دو سال بعد از بعثت،^۱ سال سوم بعثت،^۲ سال دهم بعثت (فروع/بدیت، ج ۱، ص ۳۸۴ - ۳۸۵)، هیجده ماه قبل از هجرت،^۳ یک سال قبل از هجرت (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۶۱) و شش ماه پیش از هجرت.^۴ گروهی دیگر (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۶۱) معتقدند نمازهای پنج‌گانه در بیت المقدس و در شب معراج - که شانزده ماه قبل از هجرت بود - واجب شد.

با توجه به برخی شواهد می‌توان تاریخ معراج را حدس زد:

اسراء قبل از وفات ابوطالب^۵ بوده است.^۶ و در روایتی آمده است که جبرئیل هنگام بازگشت از معراج به پیامبر ﷺ عرض کرد که تقاضا دارم از طرف خدا و من، به خدیجه سلام برسانید (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۵). پس معراج، قبل از وفات ابوطالب و خدیجه، قبل از سال ۱۱ و ۱۲ بعثت بوده است (سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، ص ۳۳۹).

بر اساس روایاتی ماده اولیه نطفه حضرت زهرا^۷ در شب معراج عرضه شد^۷ و طبق نظر مشهور نزد عالمان شیعه، فاطمه^۸ سال پنجم بعثت به دنیا آمد (سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، ص ۳۳۶؛ بانوی بانوان، ص ۶۱). پس اسراء و معراج بیش از نه ماه قبل از آن تاریخ صورت گرفته است؛ یعنی حدود سال‌های سوم یا چهارم بعثت اتفاق افتاده است.

مکان معراج

مفسران در باره محل وقوع این حادثه اختلاف نظر دارند. با توجه به روایات، برخی^۹ معتقدند

۱. به نقل از ابن عباس (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۱؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۱).
۲. در روایتی از امیرالمؤمنین (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۷۹، ح ۸۵؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۱؛ سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، ص ۳۳۵).
۳. از ابن سعد و ابن عساکر، از ابی بکر بن عبدالله نقل شده است (الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۳).
۴. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۰، به نقل از سدی.
۵. وفات ابوطالب در سال دهم بعثت بوده است (تاریخ تحلیل اسلام، ص ۶۴).
۶. زیرا در برخی روایات آمده است که ابو طالب، در آن شب پیامبر را نیافت. پس به اتفاق خاندان هاشم، به مسجد رفت و در کنار حجرالاسود شمشیر خود را کشید و فرمان داد تا آنان نیز شمشیرهایشان را از غلاف بیرون آورند و بعد رو به قریش گفت: اگر او را نمی‌یافتم، همه شما را می‌کشتم (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۴).
۷. نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۴۸، ح ۴۹؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۶۴، ح ۶۸.
۸. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۱.

پیامبر ﷺ از شعب ابی طالب به معراج رفتند و برخی دیگر^۱ خانه ام هانی^۲ را طبق پاره‌ای از روایات^۳ مکان معراج معرفی کرده‌اند. این عده مسجد الحرام را - که آیه ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...﴾ (اسراء/۱) به عنوان مکان معراج معرفی می‌کند - تأویل کرده و مقصود از آن را مکه و حرم می‌دانند که طور مجاز مسجد الحرام آمده است.^۴ گروهی^۵ دیگر نیز با توجه به ظاهر آیه بالا و با استناد به روایاتی^۶ - که نام مسجد الحرام در آنها ذکر شده است - مسجد الحرام را به عنوان مکان معراج پذیرفته‌اند.

بررسی نظریه‌ها

شعب ابی طالب را نمی‌پذیریم؛ زیرا بر روایاتی استوار است که در آنها ابوطالب رضی الله عنه در تمام طول شب دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گشت و بعد، در مسجد الحرام بنی هاشم را تهدید کرد و پس از آن نیز پیامبر صلی الله علیه و آله از آسمان بازگشت و مشاهدات خود را برای قریش تعریف کرد. مشخص است این همه خصوصیات و جزئیات نمی‌تواند در ایامی باشد که ابو طالب رضی الله عنه در شعب با بلاها و سختی‌های زیادی مواجه بود (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۲). نکته دیگر، این که ماجرای شعب ابی طالب از سال هفتم بعثت آغاز می‌شود؛ در حالی که معراج پیامبر صلی الله علیه و آله در سال سوم یا چهارم بعثت رخ داد (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۵۵).

خانه ام هانی را نیز نمی‌پذیریم؛ زیرا در بسیاری از روایاتی که به خانه ام هانی اشاره کرده است، از عروج به آسمان‌ها سخنی نیامده و تنها بازگشت از بیت المقدس را بیان می‌کند (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۲) و در برخی روایات به بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه خدیجه تصریح شده است.^۷ همچنین ام هانی در سال فتح مکه مسلمان شد^۸ و این زمان با زمان معراج - که سال‌های سوم یا چهارم بوده - هماهنگی ندارد (اسد الغابة، ج ۷، ص ۴۰۵).

از طرفی ممکن است پیامبر دو معراج داشته‌اند: یکی از خانه ام هانی و دیگری از مسجد الحرام. در هر صورت، معراجی که ظاهر آیات قرآن آن را اثبات می‌کند، از مسجد الحرام به

۱. ابن اسحاق، یعقوبی و واقدی خانه ام هانی را مکان معراج دانسته‌اند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶).

۲. خواهر علی رضی الله عنه همسر هیبره بن عمر و مخدومی بوده است..

۳. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۴۰۲.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۱؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۶۱۱.

۵. فخر رازی (تفسیر کبیر، ج ۲۰، ص ۱۴۷)؛ شیخ طوسی (التبیان، ج ۶، ص ۴۴۶).

۶. تفسیر کبیر، ج ۲۰، ص ۱۴۷.

۷. نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۵۰؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۵، ح ۹۰.

۸. فتح مکه سال هشتم هجرت بوده است (تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۷۶).

بیت‌المقدس بوده است و دلیلی ندارد آیه را تأویل کنیم (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۱).

وسيله معراج

در روایات از وسیله معراج با تعابیر مختلفی یاد شده است:

الف) نوعی لانه پرنده

در روایتی از پیامبر ﷺ به این وسیله اشاره شده است (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۷، ح ۳۲)، اما چگونگی این وسیله برای ما مشخص نیست؛ در ضمن در این گونه روایات سخن از عروج به آسمان‌ها نیست و از ۴۴۱۴ پیامبر سخن رفته که با پیامبر ﷺ نماز خواندند، اما در روایات دیگر، هفتاد و... نقل شده است (همان، ص ۳۳۴). پس در صورت صحت، این روایت را مربوط به معراجی دیگر می‌دانیم.

ب) ررف

در برخی از روایات^۱ از ررف یاد شده است. ررف در لغت نیز به معنای نوعی فرش یا روفرش سبزرنگ است که در اختیار حضرت قرار گرفت (لسان‌العرب، ج ۵، ص ۲۷۲).

ج) براق

بیشتر روایات^۲ از وسیله معراج با عنوان «براق» یاد کرده‌اند. براق از ماده «ب ر ق» مشتق می‌شود؛ به دلیل حرکت آن که مانند برق حرکتی تند و سریع دارد (لسان‌العرب، ج ۱، ص ۳۸۲؛ مجمع‌البحرین، ج ۵، ص ۱۳۸). برخی نیز دلیل این اشتقاق را نور بسیار قوی آن می‌دانند که مانند برق است (همان).

خصوصیاتی عجیب برای آن در روایات^۳ بیان شده است. در برخی از روایات^۴ نیز او را حیوانی از حیوانات بهشت می‌دانند که به اذن خدا می‌تواند همه عالم را در یک سیر حرکت کند. پس می‌توان نتیجه گرفت که براق ماهیتی غیر زمینی دارد و از عالم دیگر است که در قالب زمینی نمودار شده است.

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۹۵، ح ۱۰۰.

۲. الصافی، ج ۳، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۹؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳. مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۷۵ و ۳۸۱ (که صدر روایات یکی نیست)؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۲۷.

۴. عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳ باب ۲۱، ح ۴۹؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۶، ح ۲۹؛ الصافی، ج ۳، ص ۱۶۷، ح ۲؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۱۸، ح ۱۳.

در برخی دیگر از روایات^۱ از زرف و براق، یاد شده است؛ یعنی از ابتدای سفر پیامبر تا سدره المنتهی، «براق» مسؤولیت بردن آن حضرت را داشت و از آنجا به بعد، «زرف» این وظیفه را داشت. شاید بتوان گفت براق هم مانند جبرئیل اجازه نداشت از سدره المنتهی بگذرد. این اختلاف تعبیر در بیان یک حقیقت نشان می‌دهد که مراد، مجسم ساختن امری غیر جسمی و غیر مادی بوده است؛ یعنی برای تمثیل بیان شده است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴). پس بیان وسیله معراج در روایات برای تقریب به ذهن بوده است.

کیفیت معراج

از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث معراج، مسأله روحانی یا جسمانی بودن معراج است؛ زیرا نظریات مختلفی در این زمینه مطرح است که آنها را با دلایل بیان خواهیم کرد و به و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

الف) معراج رؤیایی

معتزله و گروهی دیگر، با استناد به روایاتی از عایشه^۲ و معاویه^۳ معراج را رؤیا می‌دانند و گاه با توجه به آیه ﴿...وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فُتْنًا لِّلنَّاسِ...﴾ (اسراء/۶۰) نتیجه می‌گیرند که معراج سیری در عالم رؤیا بوده است (سیرت رسول الله، ج ۱، ص ۳۹۶).

نقد و بررسی این دیدگاه

روایت عایشه، اشکال تاریخی دارد؛ زیرا او در مدینه همسر پیغمبر ﷺ شد، در حالی که معراج قبل از هجرت به مدینه بود و در این مطلب اختلافی نیست (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۴). البته ممکن است در مدینه نیز حضرت معراج‌هایی داشته‌اند، اما آن معراج معروف را نمی‌توان از طریق نقل عایشه حمل بر خواب کنیم (تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۹ ص ۷۴). از طرفی، عایشه در آن زمان در سنی نبود که این واقعه را به تنهایی درک کند و یا به دنیا نیامده بود؛ پس نقل او اعتباری ندارد.^۴ شاید نقل عایشه جنبه سیاسی داشته و برای خاموش کردن جنجالی بود که در مسأله معراج وجود داشت (قصه‌های قرآن، ص ۵۶۸).

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۹۵-۳۹۶، ح ۱۰۰.

۲. روایتی از عایشه که نقل می‌کند: «و الله ما فقد جسد رسول الله و لكن أسرى بروحه» (سیرت رسول الله، ج ۱، ص ۳۹۶؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۹۱).

۳. هر وقت در مورد معراج از معاویه سؤال می‌کردند، می‌گفت: «معراج خوابی درست بود که حق تعالی پیغمبر خود را بنمود» (سیرت رسول الله، ج ۱، ص ۳۹۶؛ الکشاف، ج ۲، ص ۶۴۷). با همین مضمون روایت دیگری از حسن (شاید منظور حسن بصری باشد) داریم (معراج؛ شق القمر؛ عبادت در قطبین، ص ۳۴).

۴. المواهب الدینیة، ج ۲، ص ۲، به نقل از سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، ص ۳۴۱.

اگر معراج تنها رؤیایی بود، اهمیت دادن به آن در قرآن و اثبات کرامت پیامبر ﷺ به وسیله آن معنا نداشت (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۲).

سخن معاویه را نیز با ظاهر آیات^۱ رد می‌کنیم. علاوه بر آن، تسبیح و ثنای خداوند در این آیات به دلیل بی سابقه بودن و قدرت‌نمایی خداوند است و با خواب سازگار نیست؛ زیرا همه افراد خواب می‌بینند و چه بسا گناهکاری خوابی ببیند که از خواب یک مؤمن عجیب‌تر باشد.^۲ اگر این سیر رؤیا بود، تکذیب قریش معنا نداشت (قصه‌های قرآن، ص ۵۶۸) و نیز مشاهداتی که آن حضرت در بین راه دیده و نقل کرده، با رؤیا بودن معراج نمی‌سازد (همان).
آیه ﴿...وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ...﴾ (اسراء/۶۰) را مفسران این گونه تفسیر کرده‌اند:

خداوند بیان نفرمود آن رؤیا چه بود و در دیگر آیات نیز تفسیری برای آن وجود ندارد و رؤیاهایی که در دو آیه دیگر از قرآن وجود دارد،^۳ به حوادث پس از هجرت مربوط است و آیه ﴿...وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي...﴾ در مکه نازل شد. پس ربطی به یکدیگر ندارند و با این آیه نمی‌توان به اثبات وقوع معراج در خواب پرداخت (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۳۷).

حتی اگر آیه رؤیا را اثبات کند، شأن نزول آن با معراج نمی‌سازد.^۴

ب) معراج روحانی

برخی^۵ معراج را روحانی می‌پندارند؛ یعنی روح ایشان جدا از جسمشان به این سفر رفته است. اگر منظور از معراج روحانی، تفکر در عظمت حق و وسعت جهان و... باشد، بدون تردید این تنها شامل پیامبر ﷺ نمی‌شود و اکثر پیامبران را شامل می‌شود؛ در حالی که معراج از ویژگی‌های

۱. اسراء/۱: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا...»؛ نجم/۱۸۱۷: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى».

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۴؛ آیه الله قزوینی نیز بیانی با همین مضمون دارد (رجعت و معراج، ص ۵۳).

۳. انفال/۴۳: «إِذْ يَرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَ لَوْ أَرْتَكُهُمْ كَثِيرًا لَّفَشِلْتُمْ...»؛ فتح/۲۷: «لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...».

۴. در آن رؤیا پیامبر در خواب دیدند که بوزینه‌هایی بر منبرش بالا و پایین می‌روند. این خواب ایشان را اندوهگین کرد و تا زنده بود، کسی او را خندان ندید. (التبیان، ج ۶، ص ۴۹۴؛ روح الجنان و روح الجنان، ج ۱۲، ص ۲۴۴).

۵. ابوعلی سینی از کسانی است که معراج را روحانی می‌داند: «...جسم به یک لحظه مسافت دور نتواند کرد پس معراج جسمانی نبود...» (معراجنامه ابوعلی سینی، ص ۹۸-۹۹).

پیامبر ﷺ است. در ضمن، پیامبر ﷺ بسیاری از شب‌ها این حالت عرفانی را داشتند، اما معراج در شبی معین رخ داد.^۱ از طرفی، این نظریه با آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ...» مخالف است؛ زیرا «عبد» مجموعه‌ای از جسم و روح است، نه روح به تنهایی.

ج) معراج جسمانی سپس روحانی

گروهی^۲ دیگر بر این باورند که تا مسجد الاقصی جسمانی و پس از آن تا آسمان روحانی بوده است. اگر قرآینی از آیات و روایات داشته باشیم، به نظر می‌رسد در این سخن عیبی نیست؛ تنها لازم است جنت المأوی را - در آیه «و عندها جنة المأوی» بر جنت برزخی حمل کنیم و مقصود از جنت المأوی نزد سدره، نوعی ارتباط و بستگی بین بهشت برزخی با سدره المنتهی باشد^۳ و آیات معراج را به گونه‌ای شرح دهیم که با روحانی بودن معراج منافاتی نداشته باشد (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۶). پس درستی این نظر مشروط به داشتن قراین است، اما با توجه به آیات و روایات موجود نمی‌توان این دیدگاه را پذیرفت.

د) معراج جسمانی با جسم برزخی و مثالی

برخی^۴ دیگر بر این نظرند که معراج، جسمانی، اما به صورت برزخی^۵ و مثالی بوده است. گویا این عده می‌خواهند دو گروه با دیدگاه معراج روحانی و معراج جسمانی را راضی کنند. شاید عامل این تأویل، افسانه یونانی در باره نظام هستی باشد که گمان می‌کنند همانند لوح محفوظ پای برجاست، اما اکنون هیئت‌دان‌های جهان همه این نظر را تکذیب می‌کنند. در واقع، آنها گمان می‌کنند بدین ترتیب، مشکل افلاک را هم حل می‌کنند؛ زیرا جسم برزخی نفوذش احتیاج به جدا ساختن بدنه فلک ندارد (فروع/ابدیت، ج ۱، ص ۳۸۹).
این نظر با قرآن نیز سازگار نیست؛ زیرا در آیات سوره نجم می‌خوانیم: «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» (نجم/۱۰) و ضمیر در آنها به پیغمبر ﷺ بر می‌گردد، نه جبرئیل. پس باز هم می‌گوییم، عبد مجموعه‌ای از جسم و روح است، نه روح به تنهایی.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۵۲۰-۵۲۱: «اتی لست کاحدکم ائی اظل عند ربی فیطمعنی و یسقینی».

۲. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۹.

۳. همان گونه که در روایات، قبر انسان را باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ دانسته‌اند (فروع الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲، ح ۲) و از آن وجود نوعی ارتباط را با بهشت یا دوزخ می‌فهمیم.

۴. پیشوای گروه شیخیه «شیخ احمد احسائی» در رساله قطیفیه خود این نظر را بیان می‌کند (فروع/ابدیت، ج ۱، ص ۳۸۹).

۵. بدن برزخی همانند بدنی است که انسان در عالم خواب همه گونه فعالیت با آن انجام می‌دهد.

ه) معراج روحانی و جسمانی

آخرین دیدگاه، روحانی و جسمانی بودن معراج است. مهم‌ترین دلیل برای اثبات این نظر، واژه «عبد» در آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ...» است. این نکته را بیشتر عالمان دینی^۱ بیان کرده‌اند و نظریه صحیح در میان نظریات همین است.

برخی از عبارت «...و عرجت بروحه الى السماء» در دعای ندبه به اشتباه افتاده‌اند، اما «باء» در اینجا باء سببیه است، یعنی به سبب روح و همراه بودن بدن با روح عروج کرد و به همراه نیروی روحانیت به معراج رفت (رجعت و معراج، ص ۵۳). همچنین در قرآن نیز «بعده» آمده است، نه «بروحه».

زمانی که عبد در باره انسان به کار می‌رود، مجموعه روح و جسم، مد نظر است.^۲ پس به کاربردن عبد در آیه مورد بحث به این معناست که پیامبر ﷺ با روح و جسم خویش به این سفر رفتند.

با استفاه از روایات نیز می‌توان این دیدگاه را به اثبات رساند. شرح این سفر با تمام جزئیات و نیز وجود آن اتفاقات و برخوردهای که با کاروان داشته‌اند، خوردن آب و... در روایات،^۳ همچنین چگونگی پرسش و پاسخ‌هایی که بین قریش و پیامبر رد و بدل شده، دلیلی بر معراج روحانی و جسمانی است.

هدف معراج

در قرآن و روایات هدف معراج تبیین شده است که به بررسی آنها می‌پردازیم:

الف) هدف معراج در قرآن

خداوند در دو آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا...» (اسراء/۱) و «وَلَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» (نجم/۱۸) هدف معراج را بیان می‌کند. در آیه اول، هدف نمایاندن و نشان دادن آثار و نشانه‌هایی از خداوند و در آیه بعد، مشاهده آیات بزرگ الهی هدف معراج بیان شده است.

۱. شیخ طوسی (التبیین، ج ۶، ص ۴۴۶؛ ج ۹، ص ۴۲۴)، آیه الله قزوینی (رجعت و معراج، ص ۵۵).
 ۲. جن/۱۹: «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا»؛ علق/۱۰۹: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى *عَبْدًا إِذَا صَلَّى» (منشور جاوید، ج ۶، ص ۱۷۷).
 ۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۹۵؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۷۵، ح ۸۱. البته موضوع شکسته شدن دست یکی از شتران در روایت دیگری نیز آمده است (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۳۳، ح ۳۶).

آیات مشخص نمی‌کند که سیر دوم، پس از سیر اول بوده؛ اما اگر معراج روحانی و جسمانی پیامبر ﷺ یک‌بار اتفاق افتاده باشد، پس به احتمال زیاد، سیر دوم پس از سیر اول است. پس پیامبر ﷺ در سفر معراج خویش، دو بار آیات خدا را دیده است: یک‌بار در سیر از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی و بار دیگر از مسجد الاقصی تا سدره المنتهی که در سیر دوم آیات بزرگ الهی را می‌بیند.

نکته قابل توجه این که آیاتی را که پیامبر ﷺ در مسیر مسجد الحرام تا مسجد الاقصی می‌بیند با لفظ «کبری» توصیف نمی‌شود. پس ظرف آن آیات مختلف بوده است؛ آیات اول در این کره خاکی و آیات دوم خارج از آن بوده است (منشور جاوید، ج ۶، ص ۱۷۶). مفسران در بیان مراد از آیات نظریات متفاوتی دارند: برخی^۱ از آن تفسیری نکرده‌اند. ابن مسعود می‌گوید حضرت یکی از فرش‌های سبز رنگ بهشت را - که تمام افق را پوشانده بود - مشاهده کردند.^۲ از ابن عباس نقل شده که پیامبر ﷺ خداوند را با چشم دل دید. شاید منظور ابن عباس دیدن آیات پروردگار باشد تا بر یقینش افزوده شود (همان). برخی تمام آن حقایق و معارفی را که پیامبر ﷺ پس از این سفر آسمانی بیان می‌کنند؛ مانند: دیدن فرشتگان، پیامبران، حقیقت مرگ و کارگزاران مرگ و تناول برخی از میوه‌های بهشتی و... (تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۳، ص ۳۶۰)، خود بردن پیامبر ﷺ به معراج را نیز مصداق آیات الهی دانسته‌اند؛ زیرا باعث شد پیامبر ﷺ به قدرت و عظمت الهی پی ببرد (تفسیر راهنما، ج ۱۰، ص ۱۵). شاید هدف مشاهده اسرار عظمت خدا در سراسر جهان هستی، بویژه عالم بالا بوده است تا بدین وسیله ایشان درک و دید تازه‌ای برای هدایت و رهبری انسان‌ها بیابند (قصه‌های قرآن، ص ۵۶۸)

و یا آیات بزرگ الهی، سدره المنتهی یا قیافه اصلی جبرئیل (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۶) یا بهشت جاودان در آسمان هفتم دانسته شده است (التبیان، ج ۹، ص ۴۲۷). پس مفسران تنها مصداق‌هایی از آیات الهی را بیان کرده‌اند.

نکته دیگر، این که پیامبر خدا ﷺ با تمام عظمت وجودی خویش تنها شاهد برخی از آیات الهی بودند. پس آیات الهی آن قدر بی‌انتهاست که حتی پیامبر ﷺ نیز توان دستیابی به تمام آن را ندارد. این نکته را می‌توان از وجود «من» تبعیضیه در آیه دانست (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۷).

۱. علامه طباطبایی (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۷).

۲. شاید منظور ابن مسعود، رفراف باشد (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۶).

ب) هدف معراج در روایات

در روایات موارد زیر را هدف از معراج پیامبر ﷺ دانسته‌اند: گرامی داشتن فرشتگان و آگاهی پیامبر ﷺ از وسعت جهان (علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۱۲، ح ۲، ص ۴۴۸ - ۴۴۹)، نشان دادن شگفتی‌های آفرینش،^۱ حضور در جمع پیامبران و گفت و گو با آنها.^۲ بنا بر این، هدف از معراج پیامبر ﷺ دیدار خداوند در آسمان‌ها نیست؛ آن‌گونه که متأسفانه برخی دانشمندان غربی آن را نقل می‌کنند.

بنا بر این، یکی از اهداف مهم این سفر آسمانی استفاده از نتایج عرفانی و تربیتی این مشاهدات پر بها بود تا آن حضرت بینش و درک جدیدی برای راهنمایی و هدایت انسان‌ها پیدا کنند.

پیامبر ﷺ در آسمان هفتم به شهود و قرب کامل می‌رسد؛ یعنی به مقام «قاب قوسین أو ادنی» و خداوند او را مخاطب قرار داده و دستورات و سخنان مهمی به ایشان می‌فرماید (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۰۶-۵۰۵).

ره آورد معراج

سفر معراج با ره‌آوردهایی همراه بود که به بازگویی آنها می‌پردازیم.

الف) وجوب نمازهای روزانه

نماز، از دستاوردهای مهم معراج است. البته قبل از معراج نیز نماز واجب بوده است، اما جزئیات آن که چند رکعت است تا آن روز مشخص نشده بود (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۹).

روایت شده که خداوند در معراج به پیامبر ﷺ وحی کرد که اذان بگوید و جبرئیل اذان را به او یاد داد.^۳ نیز در روایتی دیگر آمده است که پس از تعلیم اذان در شب معراج، واجب شد که نماز را

۱. علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۱۲، ح ۱، ص ۴۴۸؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۴۷؛ الصافی، ج ۵، ص ۸۶.
۲. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۸۴؛ ح ۱۰؛ ج ۱۸، ص ۳۶۳؛ ح ۶۷؛ ص ۳۰۸؛ ح ۱۷؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۴۸، ح ۵۰، با اندکی اختلاف در فروع الکافی، ج ۸، ص ۱۲۰، ح ۹۳.

۳. «محمد در سفر معراج به جایی رسید که صدای قلم خدا را می‌شنید و می‌فهمید که خدا مشغول نگهداری حساب افراد است! ولی با این که صدای قلم خدا را می‌شنید، او را نمی‌دید! زیرا هیچ کس نمی‌تواند خدا را ببیند، ولو پیغمبر باشد» (محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ص ۱۲۵).

۴. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۵؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۰۳.

بعد از آن بخوانند.^۱ همچنین، چگونگی خواندن نماز در شب معراج برای پیامبر ﷺ شرح داده شد.^۲ پس رسول خدا ﷺ با فرمان رسمی، نخستین نماز را در پیشگاه خداوند به جای آورد که این امر خود دلیلی بر وجوب نماز بر او و امتش است و به راستی این سوغات ره‌آوردی است از این سفر معنوی روحانی برای امتی که «خیرامم» است (نبوت/ز دیدگاه/امام خمینی، ص ۴۳۴).

در باره این که چند رکعت نماز بر امت رسول خدا ﷺ واجب شد، در روایات عدد ده^۳ و پنجاه دیده می‌شود.

این دو دسته روایات با هم مخالف نیستند؛ زیرا در ابتدا پنجاه رکعت نماز واجب شد و بعد، بنا بر درخواست حضرت موسی علیه السلام، پیامبر ﷺ تقاضای تخفیف می‌کند و این درخواست مورد قبول واقع می‌شود و پنج نماز دو رکعتی بر امت پیامبر ﷺ واجب می‌شود.^۴ بنا بر این، هر دو دسته روایات یک مطلب را بیان می‌کند و آن وجوب پنج نماز در این سفر آسمانی است.

در روایتی^۵ علت این را که خود پیامبر تقاضای تخفیف نکرد و موسی علیه السلام به او پیشنهاد داد، بندگی محض در برابر خدا و اعتراض نکردن به خدا بیان شده است.

حال ممکن است این سؤال در ذهن ایجاد شود که اگر پنج نماز دو رکعتی واجب شد، پس چرا امروزه هفده رکعت نماز به جای می‌آوریم؟ پاسخ این سؤال را با استفاده از دو روایت بیان می‌کنیم: این هفت رکعت را رسول خدا ﷺ به شکرانه تولد یافتن حسن و حسین علیه السلام (فروع الکافی، ج ۳، ص ۴۸۷، ح ۲) یا پس از ظهور اسلام و واجب شدن جهاد،^۶ البته با تأیید خداوند، اضافه کرد.

در پایان، چند نکته برای تکمیل بحث بیان می‌کنیم:

چرا خداوند از ابتدا همین مقدار نماز را واجب نکرد؟ و اگر مصلحت در پنجاه رکعت است، تخفیف معنا ندارد. شاید ابتدا مصلحت چنین بوده، اما به دلیل مراجعت پیامبر ﷺ تغییر کرد و سرانجام، به عدد پنج کاهش یافت (تنزیه الانبیاء، ص ۱۹۱). اما این جواب صحیح نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌داند که خداوند قانون را بر اساس مصلحت بیان می‌کند. پس تقاضا برای چیزی که به مصلحت نیست، معنا ندارد و چرا خداوند نفهمید امت توانایی ندارند و موسی علیه السلام به این نکته

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۳۰؛ الصافی، ج ۳، ص ۱۷۵.

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۷۶؛ ج ۸۲، ص ۲۷۳؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۴۳، ح ۳۷.

۳. «لما عرج برسول الله ﷺ نزل بالصلوة عشر ركعات ركعتين، ركعتين» (نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۳۱، ح ۲۲).

۴. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۳۵؛ ج ۳۴۷، ص ۵۸؛ ج ۸۱، ص ۲۹۷؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۳۰، ح ۲۰.

۵. من لایحضر الفقیه، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۶۰۳؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۳۰، ح ۲۱؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۴۸، ح ۶۰.

۶. من لایحضر الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۲، در واقع پیامبر جهاد با نفس را نیز بیان کرد.

پی برد. از طرفی این سخن با آیات^۱ نمی‌سازد و چرا خداوند در همان دفعه اول تخفیف به پنج نماز نداد تا پیامبر ﷺ مجبور نباشد چند بار این مسیر را برود. بنا بر این، با توجه به این مباحث می‌توان نتیجه گرفت که از ابتدا همان پنج نماز دو رکعتی واجب شده بود.

ب) ولایت حضرت علی علیه السلام

ولایت حضرت علی علیه السلام که از مباحث بحث برانگیز میان شیعه و سنی است، از ره‌آورد های معراج به شمار می‌رود.

طبق روایتی در این سفر از پیامبر ﷺ در باره جانشینش سؤال می‌شود و ایشان از خداوند کسب تکلیف می‌کند و خداوند علی علیه السلام را به عنوان جانشین ایشان منصوب می‌کند.^۲ در روایت دیگری، با کمی اختلاف، خود پیامبر ﷺ، حضرت علی علیه السلام را انتخاب می‌کند و خداوند آن را تأیید می‌کند.^۳ بنا بر این، ولایت علی علیه السلام موضوع بسیار مهمی است که خداوند آن را در شب معراج برای رسولش بیان می‌کند و به راستی که حضرت علی علیه السلام جایگاه ویژه‌ای نزد خداوند داشته است.

ج) فاطمه زهرا علیها السلام

یکی دیگر از دستاوردهای مهم معراج پیامبر ﷺ، فاطمه زهرا علیها السلام است. پیامبر ﷺ در شب معراج وارد بهشت می‌شود و غذایی به ایشان داده می‌شود و می‌خورد و بنا بر گفته خود ایشان در وجودشان به نطفه‌ای تبدیل می‌شود و پس از آن که برمی‌گردد و با خدیجه همبستر می‌شود و خدیجه به فاطمه علیها السلام حامله می‌شود.

در برخی روایات^۴ این غذای بهشتی میوه‌ای از درخت طوبی و در برخی روایات^۵ خرما بیان شده است. اما این اختلاف در نوع آن غذا، در اصل موضوع که بهشتی بودن فاطمه علیها السلام است، خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

۲. عروج حضرت عیسی علیه السلام

در این بخش به بررسی ابعاد مختلف عروج عیسی علیه السلام خواهیم پرداخت.

۱. بقره/۱۸۵: «...بَرِئِدُ اللَّهِ بِكُمْ الْبَيْتَ وَ لَا يَرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ...»؛ حج/۷۸: «...وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ...».

۲. الامالی للصدوق، ص ۴۷۴، با همین مضمون: بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۹۹.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۱۳-۳۱۴؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۰.

۴. نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۴۸، ج ۴۹؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۶۴، ج ۶۸؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۵.

۵. نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۳۵، ج ۲۴؛ علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۴۷، ج ۲؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۲، ج ۵.

چگونگی عروج حضرت عیسیٰ علیه السلام

زمان عروج

تاریخ نویسان سن حضرت عیسیٰ علیه السلام را در زمان عروج ۳۲ سال و تاریخ عروجشان را ۵۸۵ سال قبل از هجرت می‌دانند (تاریخ طبری، ج ۲ ص ۵۲۵). برخی نیز عروج ایشان را ۵۶۱۶ سال بعد از هبوط آدم می‌دانند. البته برخی دیگر از مورخان (ناسخ التواریخ، حضرت عیسیٰ علیه السلام، ج ۱، ص ۴۶) می‌گویند خداوند در ۳۳ سالگی به عیسیٰ علیه السلام وحی فرمود و در شب قدر در ماه رمضان او را از بیت المقدس به آسمان برد که در آن هنگام ۹۳ سال داشت (نهایة الارب فی فنون الادب، ج ۹، ص ۲۳۷) مسیحیان واقعه مصلوب شدن عیسیٰ علیه السلام را سال ۷۴۹ رومی مطابق ۶۲۲ قبل از هجرت در بیت لحم دانسته‌اند (پژوهشی در اعلام تاریخ جغرافیایی تاریخ بیهقی، ص ۵۱۶).

در برخی از روایات^۱ سن ایشان در زمان عروج ۳۳ سال و در برخی دیگر ۹۳ سال ذکر شده است. امام باقر علیه السلام زمان عروج ایشان را شب بیست و یکم رمضان بیان کرده‌اند (الخصال، ج ۲، ص ۲۷۱). به دلیل نبودن قراینی که بتوان اثبات کرد، کدام یک از این تاریخ‌ها صحیح است، تنها می‌توانیم احتمال دهیم که عیسیٰ علیه السلام در سن ۳۳ سالگی در ماه رمضان به آسمان عروج کرده‌اند.

چگونگی عروج عیسیٰ علیه السلام در قرآن

خداوند در دو آیه از قرآن (آل عمران/ ۵۵؛ نساء/ ۱۵۸) به موضوع عروج عیسیٰ علیه السلام می‌پردازد.

توفی عیسیٰ علیه السلام

آیه ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ زَافُكُ إِلَى...﴾ (آل عمران/ ۵۵) از توفی عیسیٰ علیه السلام سخن می‌گوید. لفظ «متوفی» از ماده «توفی» است و توفی در لغت به معنای گرفتن چیزی به طور تام و کامل است و با «فوت» فرق دارد (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۵۹).

در معنای جمله ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ﴾ اقوال زیر بیان شده است:
تو را برمی‌گیرم، یعنی تو را زنده به آسمان می‌برم.^۲

۱. وهب می‌گوید: روزی که عیسیٰ علیه السلام دعوت خویش را آشکار کرد، سی ساله بود و مدت سه سال به عنوان پیامبر میان بنی اسرائیل زندگی کرد و خداوند او را در سن ۳۳ سالگی به آسمان برد (نهایة الارب فی فنون الادب، ج ۹، ص ۲۳۷) و امام صادق علیه السلام از پدراناش روایت می‌کند که: «قال الحسن بن علی علیه السلام فیما ناظر به ملک الروم: کان عمر عیسیٰ علیه السلام فی الدنيا ثلاثة و ثلاثین سنة، ثم رفعه الله إلى السماء» (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۴۷، ج ۲۷).

۲. این قول را حسن، کعب، ابن جریج، ابن زید، کلی و دیگران عنوان کرده‌اند (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۵۹).

من تو را می‌میرانم؛ میراندن در خواب و در خواب تو را به آسمان می‌برم (همان). اما نحویان می‌گویند «واو» در اینجا ترتیب را نمی‌رساند. پس در آیه تقدیم و تأخیر است که تقدیر آیه این گونه می‌شود: «من تو را به آسمان بلند می‌کنم و بعد از فرود آمدن به زمین می‌میرانم» (همان).

بررسی نظریات

اگر مقصود «میراندن» باشد، تنها روح او بعد از مرگ بالا می‌رود. پس این «توفی» تنها شامل روح می‌شود؛ اما خطاب به عیسی علیه السلام است؛ موجودی توأم با روح (منشور جاوید، ج ۱۲، ص ۴۰۵) و چون کشتن عیسی علیه السلام و به دار آویختن او به طور کلی در قرآن تکذیب شده، پس با توجه به ظاهر آیه‌ای (نساء/ ۱۵۹) از قرآن عیسی علیه السلام زنده است و نخواهد مرد تا زمانی که تمام اهل کتاب به او ایمان آورند. بنا بر این، توفی عیسی علیه السلام به معنای گرفتن و نجات از دست یهود است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰۷؛ ج ۵، ص ۱۳۲)

رفعت عیسی علیه السلام

خداوند او را پس از توفی تنزل نمی‌دهد، بلکه ترقی و رفعت می‌بخشد و او را در جوار قرب خویش مصون و محفوظ می‌دارد.

در دو آیه ﴿... وَ رَافِعُكَ إِلَى...﴾ (آل عمران/ ۵۵)، ﴿بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...﴾ (نساء/ ۱۵۸) رفع عیسی علیه السلام بیان شده، نه درجه، نام یا عمل صالح او (عیسی علیه السلام پیام آور اسلام، ص ۳۰۳ - ۳۰۴). مقید شدن «رافِعُكَ» به قید «الی» نشان می‌دهد که مراد از این رفع، رفع معنوی است، نه رفع صوری و جسمی؛ زیرا خداوند در مکانی بالا نیست که عیسی علیه السلام را به طرف خود بالا ببرد (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰۷). نکته دیگر، این که «رافِعُكَ إِلَى» به معنای این است که تو را از همه درجات بالا می‌برم و به خود نزدیک می‌کنم که این نشانه قرب کامل است (تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۷، ص ۳۵۴)، به خصوص اگر منظور توفی، قبض روح باشد، رفع معنوی مد نظر است؛ یعنی ترفیع درجه و تقرب به خداست و چه بسا مقصود از رفع عیسی علیه السلام بالا بردن روح و جسم عیسی زنده به آسمان باشد؛ زیرا ظاهر آیه این را می‌رساند (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰۷)

بررسی نظریات

حال به بررسی دیدگاه‌ها می‌پردازیم تا نظر صحیح را بیابیم. در آیه ﴿... يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ رَافِعُكَ إِلَى...﴾ (آل عمران/ ۵۵)، خطاب به عیسی علیه السلام است و عیسی نام موجودی خارجی است که از جسم و روح تشکیل شده است. علاوه بر این، ضمیر در آیه

﴿بَل رَفَعَهُ اللَّهُ...﴾ (نساء/۱۵۸) نیز به عیسی ﷺ برمی گردد. پس با توجه به ظاهر آیات، عیسی ﷺ با جسم و روح خویش به سوی خداوند عروج کرده است (همان، ج ۵، ص ۱۳۳). در ضمن، مقام قرب خداوند و محل نزول برکات و مسکن ملائکه نیز همین آسمان مادی است (همان).

از طرفی، اضرابی که در جمله «بل رفعه الله الیه» وجود دارد، تنها با بالا بردن روح عیسی ﷺ بعد از مردنش نمی سازد. به عبارت دیگر، رفتن روح از بدن، بعد از مردن، برای هر انسانی رخ می دهد و معنا ندارد که بفرماید: «بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد». پس کلمه «بلکه» نشان می دهد که بالا بردن عیسی ﷺ با روح و جسم برای نجات از دست یهودیان بوده است و فرقی ندارد که این نجات دادن به وسیله قبض روح باشد یا نباشد، یا به نحو دیگری که ما نمی دانیم، یا این که خداوند او را زنده باقی گذاشته است و ما از چگونگی آن اطلاعی نداریم. این هر دو احتمال است (همان).

از نظر عقلی هم محال نیست که خداوند مسیح ﷺ را نزد خودش حفظ فرموده و یا زندگی او را حفظ کرده، به گونه ای که با جریان های عادی نزد ما انسان ها منطبق نبوده است. این ماجراهای معجزه آسا در قرآن نیز بیان شده است.^۱

نکته دیگری که عروج جسمانی و روحانی عیسی ﷺ را اثبات می کند، آیه ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...﴾ (نساء/۱۵۷) است. این آیه در مقام رد سخن یهودیان است که ادعا می کردند عیسی ﷺ را مصلوب کردند. پس در چنین شرایطی گفتن این که او را میراندیم و به محلی دیگر منتقل کردیم یا او را رفع درجه دادیم، در رد سخن آنها نیست و با سیاق آیه نمی سازد.^۲

بنا بر این، با توجه به تفسیر این آیه عروج عیسی ﷺ به این نتیجه می رسیم که ایشان با جسم و روح خویش عروج کرده اند.

چگونگی عروج عیسی ﷺ در روایات

با استفاده از روایات می توان عروج جسمانی و روحانی عیسی ﷺ را نتیجه گرفت.

۱. پس اگر برای معجزات ابراهیم و موسی و صالح و... توجیهی علمی پیدا شد، برای زنده رفتن عیسی ﷺ به آسمان نیز پیدا می شود و تمام این معجزات مجرای واحدی دارند و دلیل بر وقوع آنها کتاب خداست که دلالتش غیر قابل انکار است؛ مگر این که گروهی آیات را تأویل کنند تا با قانون علیت در تضاد نباشد (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۳۴).

۲. منشور جاوید، ج ۱۲، ص ۴۰۹؛ با همین مضمون: تفسیر راهنما، ج ۴، ص ۱۵۷.

عیسی علیه السلام در مقابل یارانش، از زوایه خانه به طرف آسمان بالا می‌رود و ناپدید می‌شود^۱ و پس از چند روز برمی‌گردد^۲ و بین زمین و آسمان قبض روح می‌شود؛ بعد به آسمان می‌رود و دوباره روحش به بدنش باز می‌گردد.^۳ در حال دویدن باد او را به آسمان برد.^۴ این‌ها مطالبی است که از روایات برداشت می‌شود و عروج جسمانی و روحانی را می‌رساند.

البته به نظر می‌رسد آنچه اینان نقل می‌کنند، به این دلیل است که می‌خواهند به خیال خود، ماجرا را اندکی منطقی‌تر و به ذهن نزدیک‌تر نشان دهند؛ درحالی که خداوند بزرگ قادر به انجام کارهایی است که فراتر از ذهن بشر است.

۱. امام باقر علیه السلام فرمودند: «إن عیسیٰ وعد أصحابه لیله رفعه الله إلیه، فاجتمعوا إلیه عند المساء و هم اثنا عشر رجلاً فأدخلهم بیتاً ثم خرج إلیهم من عین فی زاویه البیت و هو ینفض رأسه عن الماء، فقال: إن الله أوحى إلی أنه رافعی إلیه الساعة و مطهری من الیهود، فأیکم یلقى علیه شبحی، فیقتل و یصلب و یکون معی فی درجتی؟ فقال شاب منهم: أنا یا روح الله، قال: أنت هو ذا، فقال لهم عیسیٰ: أما إن منکم من یکفر بی قبل أن یصبح اثنتی عشره کفره، فقال رجل منهم: أنا هو یا نبی الله! فقال له عیسیٰ: أتحمس بذلک فی نفسک؟ فلتکن هو، ثم قال لهم عیسیٰ: أما إنکم ستقترفون بعدی ثلاث فرق: فرقتین مفتریقین علی الله فی النار، و فرقه تتبع شمعون صادقة علی الله فی الجنة ثم رفع الله عیسیٰ إلیه من زاویه البیت و هم ینظرون إلیه...» (تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۱؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۱۸).

۲. وهب می‌گوید: یهودا، یهودیان را به محل عیسی علیه السلام راهنمایی کرد و آنها او را گرفتند. صبح روز بعد، وقتی خواستند او را بر دار کشند، هوا تاریک شد و خداوند فرشتگان را گسیل فرمود که میان یهودیان و عیسی علیه السلام حایل شدند و آنان به جای عیسی علیه السلام یهودا را بر صلیب کشیدند. در این هنگام، هوا روشن شد و خداوند حواس و دیدار آنان را دگرگون ساخت و یهودا را به شکل عیسی علیه السلام می‌دیدند و خداوند عیسی علیه السلام را سه ساعت از روز گذشته به آسمان برد. او چند روزی در آسمان بود. گفته‌اند: هفت روز یا چهل روز، خدا دانانتر است. سپس خداوند به او فرمود: دشمنان مهلت ندادند که به یارانت وصیت کنی، اکنون پیش آنان برگرد و وصیت کن... و پس از هفت روز دوباره به آسمان برده شد و سه ساعت از روز گذشته، خداوند جاننش را گرفت و بر پیکر او بال و پر رست و جامه نور بر تنش پوشاند و خوراکی و آشامیدنی از او قطع شد و انسانی به صورت فرشته گردید (نهایة الارب فی فنون الادب، ج ۹، ص ۳۲۶-۳۲۷).

۳. امام رضا علیه السلام فرمودند: «إنه ما شبه أمر أحد من انبیاء الله و حججه علی الناس إلا أمر عیسیٰ وحده، لأنه رفع من الأرض حیاً و قبض روحه بین السماء و الأرض ثم إلی السماء، و رد علیه روحه، و ذلك قوله - عز و جل - : «إذ قال الله یا عیسیٰ إنی متوفیک و رافعک إلی و...»، و قال الله حکایة لقول عیسیٰ یوم القیامة: «و کنت شهیداً علیهم مادمت فیهم فلما توفیتنی کنت أنت الرقیب علیهم» (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۸-۳۳۹).

۴. عیسی علیه السلام بر کوه طور ایستاده بود؛ جامه‌ای از موی بز پوشیده، بادی سخت برآمد. عیسی بدوید و در آن دویدن باد او را برگرفت و به آسمان برد (روض الجنان و روح الجنان، ج ۴، ص ۳۵۴).

چگونگی عروج عیسی علیه السلام در اناجیل

الف) اناجیل اربعه

اناجیل اربعه پایان زندگی عیسی علیه السلام را به گونه‌ای متفاوت با انجیل برنابا ترسیم می‌کنند. در انجیل متا، باب ۲۶، عیسی علیه السلام در مورد مصلوب شدن خود و خیانت یکی از شاگردانش پیش‌گویی می‌کند (رک: متا ۲۶: ۴۹-۴۵).

زمانی که او را دستگیر می‌کنند، شاگردان فرار می‌کنند و او را به نزد کاهن اعظم می‌برند و او عیسی را به دلیل کفر مستوجب هلاکت می‌داند. صبح روز بعد، او را به صلیب می‌کشند و او از خداوند شکایت می‌کند و جان می‌سپارد و در شب، یکی از شاگردانش جسد او را به قبری دیگر منتقل می‌کند (رک: متا ۲۶: ۵۹-۵۷).

بقیه ماجرا را از اناجیل دیگر می‌خوانیم: صبح روز بعد گفتند چه کسی جسد را برداشته و جوانی به آنها گفت عیسی برخاست و به جلیل رفته، شما هم به آن جا بروید (رک: مرقس ۱۶: ۷-۲) داستان نبودن جسد در قبر در همه جا منتشر شد. در ابتدا مردم باور نمی‌کردند و آن را تکذیب می‌کردند و در آن روز دو نفر از شاگردانش او را می‌بینند؛ با او صحبت می‌کنند و او را تا زمان جدا شدن نمی‌شناسند و بعد به دیگران خبر می‌دهند.^۲

داستانی را که در این جا آوردیم، تمام اناجیل با اندکی تفاوت بیان کرده‌اند و در آخر، جریان صعود عیسی علیه السلام هر یک از اناجیل به گونه‌ای می‌نویسند:

«بعد از تکلم، خداوند(عیسی) با ایشان به آسمان صعود نموده بر دست راست خدا بنشست» (مرقس ۱۶: ۱۹)، «از ایشان جدا گشته و به سوی آسمان بلند شد» (لوقا ۲۴: ۱۵)، «در پیش نظر آنها صعود نمود و ابر او را فرا گرفته از چشم آنها پنهان کرد» (اعمال حواریان ۱: ۹).

پس تمام اناجیل صعود عیسی علیه السلام را بیان کرده‌اند.

ب) انجیل برنابا

در پایان رسالت عیسی علیه السلام حسادت دشمنان به او زیاد شد، به خصوص زمانی که فرمود پیامبر آخر الزمان از نسل اسماعیل است (رک: برنابا ۲۰۸: ۸-۷)

۱. کاهن اعظم به او می‌گوید: «آیا تو مسیح فرزند خدا هستی؟» عیسی جواب می‌دهد: «بله هستم! و یک روز مرا می‌بینید که در دست راست خدا نشسته‌ام و در ابرهای آسمان به زمین برمی‌گردم». در این جا کاهن اعظم فریاد می‌زند: «کفر گفت، کفر. آیا چه مصلحت می‌بینید؟» جواب دادند: «مستوجب هلاک است» (متا ۲۶: ۶۳-۶۶).

۲. لوقا، باب ۲۴، آیات ۱۱-۳۲؛ انجیل مرقس، باب ۱۶، آیات ۱۱-۱۳؛ یوحنا، باب ۲۱، آیات ۱-۷.



رئیس کاهنان به اتهام این که عیسی تلاش می‌کند خود را پادشاه اسرائیل کند، تصمیم گرفتند او را بکشند (ر.ک: برنابا ۲۱۰: ۳۱ - ۲۱).

عیسی علیه السلام با شاگردان سخن می‌گوید و آنها را نصیحت می‌کند (ر.ک: برنابا ۲۱۱: ۲ - ۱: ۲۱۳: ۲۰ - ۲۱) و پیش‌گویی می‌کند که یکی از شما مرا تسلیم دشمنان می‌کند (ر.ک: همان ۲۱۳: ۲۵ - ۲۴ و برنابا ۲۱۲: ۳۰). وقتی که یهودا و لشکریان به آنجا رسیدند، شاگردان خواب بودند. پس خداوند فرشتگان خود را فرستاد تا عیسی علیه السلام را از جهان بگیرند.^۱ چون شاگردان خواب بودند، دشمنان یهودا را - که از هر جهت به شکل عیسی علیه السلام شده بود - با خود می‌برند (ر.ک: همان ۲۱۶: ۴ - ۱: ۲۱۶: ۹ - ۶). لشکریان یهودا را که انکار می‌کرد که عیسی است، مسخره می‌کردند و گمان می‌کردند خود را به دیوانگی زده است (ر.ک: همان ۲۱۷: ۱۰ - ۱).

حتی برنابا همه آنچه را عیسی علیه السلام فرموده بود، فراموش نموده بود؛ این که او از جهان برداشته و این که شخص دیگری به نام او معذب خواهد شد و این که او تا نزدیکی انتهای جهان نخواهد مرد (همان ۲۱۷: ۲۰) و بسیاری از مؤمنین گمان کردند که عیسی علیه السلام پیامبری دروغ‌گو بود؛ زیرا عیسی گفت که تا نزدیک پایان جهان نمی‌میرد و حالا از دنیا رفت.

شاگردانی که از خدا نمی‌ترسیدند، شبانه جسد یهودا را دزدیده و پنهان کردند و شایعه کردند که عیسی برخاسته است.^۲

عیسی با اجازه از خداوند خواست که از آسمان سوم فرود می‌آید تا مادر و شاگردان خود را ببیند و در خانه مادرش سه روز ماند و مؤمنین می‌توانستند او را ببینند (ر.ک: همان ۲۱۹: ۱۳ - ۱۰) و سپس عیسی علیه السلام حقیقت را بیان می‌کند که یهودا به شکل او در آمده بود (ر.ک: همان ۲۲۰: ۱۱: ۲۲۱: ۱۴ - ۱۱).

پس عیسی علیه السلام به برنابا فرمود که داستان مرا بنویس (ر.ک: همان ۲۲۱: ۲ - ۱) و در روز سوم عیسی علیه السلام فرمود: «بروید با مادرم به کوه زیتون؛ زیرا من از آنجا دوباره به آسمان صعود می‌نمایم. در آنجا خواهید دید چه کسانی مرا برمی‌دارند (همان ۲۲۱: ۱۰ - ۸).

پس به تفاوت مطالب *اناجیل اربعه* و *انجیل برنابا* پی بردیم. *اناجیل اربعه* عیسی علیه السلام را مصلوب دانسته که پس از سه روز زنده شده و به آسمان‌ها رفته است، اما در *انجیل برنابا* آمده که

۱. همین که خدا بنده خود را در خطر دید، جبرئیل و میکائیل (میکائیل) و رافائیل (عزرائیل) و ارویل (اسرافیل)، سفیران خود را امر فرمود که عیسی را از جهان بگیرند (برنابا ۲۱۵: ۴) و پس آن، فرشتگان عیسی را از روزنه‌ای که مشرف به جنوب بود، برگرفتند و در آسمان سوم، در صحبت فرشتگانی که تا ابد خدای را تسبیح می‌کنند، گذاشتند (برنابا ۲۱۵: ۶-۵).

۲. دوره عیسی گذشت و با مرگ شاگردانش حقیقت با آنها پنهان شد و کسانی از پیروان عیسی که خواندن و نوشتن می‌دانستند، جریان را آن گونه که شنیده بودند، نوشتند (عیسی مصلوب نشد، ص ۶۶).

عیسی علیه السلام به دار آویخته نشد، بلکه یهودا اسخریوطی به شکل او درآمد و به دار آویخته شد و مجازات عمل خویش را دید و عیسی علیه السلام به آسمان ها صعود کرد و دو یا سه روز بعد، خود را به مادر و یارانش نمایاند تا آن که بدانند وعده خدا حق است و سپس باز هم به آسمان ها صعود کرد. می بینیم که مضمون *انجیل برنابا* در این باره با آیات و روایات اسلامی منطبق است.

در مورد کیفیت صعود عیسی علیه السلام به آسمان در *انجیل برنابا* خواندیم از کوه زیتون به آسمان صعود نمود و به دیگران نیز فرمود که به کوه زیتون بیایند و ببینند که چه کسانی مرا بر می دارند و من از آنجا به آسمان صعود می کنم. بنا بر این، زنده به آسمان رفته است و باز در اینجا صعود جسمانی و روحانی تأیید می شود.

پس قرآن و روایات و *انجیل اربعه* و *انجیل برنابا* همه صعود جسمانی و روحانی حضرت عیسی علیه السلام را به اثبات می رسانند.

دیدگاه مسیحیان نسبت به مرگ عیسی علیه السلام

همان طور که بیان شد، مسیحیان اعتقاد دارند که عیسی علیه السلام به دار آویخته شد و از طرفی معتقدند هرکه به دار آویخته شود، ملعون است (معارف و معاریف، ج ۷، ص ۵۶۳). اگر چه عده ای از پیروان عیسی علیه السلام هنگام به دار آویخته شدن او، در دل شک کردند که به راستی او پیامبر خدا بود؛ زیرا او گفته بود که تقریباً تا پایان جهان از دنیا نمی رود (*برنابا* ۲۱۷: ۲۰) و حالا جلوی چشمان آنها به دار آویخته شده است، اما بعد از زنده شدن عیسی علیه السلام، به اعتقاد مسیحیان، ماجرا را به گونه ای دیگر تفسیر کردند و گفتند عیسی علیه السلام درد و رنج مردن را بنا بر دلایلی تحمل کرد.

۱. رهایی از نیروهای گناه و مرگ: نخستین تفسیر آنها این است که با مرگ عیسی مسیح انسان از نیروهای گناه و مرگ رهایی می یابد.^۱
۲. کفاره شدن برای گناهان: دومین تفسیرشان از مرگ عیسی علیه السلام کفاره شدن او برای گناهان است.^۲

۱. می گویند مسیح مردم را به اطاعت از خدا می خواند، اما وقتی مردم از تعالیم او روی گردان شدند، وی از مرگ ترسی به دل راه نداد و از خود در برابر دشمنان مقاومتی نشان نداد، بلکه بر چوبه دار فریاد زد که: «ای پدر، این ها را بیامرز، زیرا که نمی دانند چه می کنند» (لوقا ۲۳: ۳۴).

۲. حتی پس از توبه نیز اثر این اهانت به ساحت پاک الهی باقی می ماند و این امر موجب می شود که شخص خود را نیازمند پاک شدن مجدد بداند و از آنجا که همه مردم در آسیب وضعی گناه شریک هستند، یک نماینده از بشریت می تواند کفاره این گناه باشد و این کار، یعنی کفاره شدن را کسی به جز عیسی علیه السلام پاک و بی گناه نمی تواند انجام دهد (کلام مسیحی، ص ۸۸) و یوحنا ی رسول می گوید: ای فرزندان من، این را به شما

۳. نیروی محبت: سومین نظر نسبت به مرگ عیسی علیه السلام، نیروی محبتی است که در دل اثر می‌کند و زندگی شخص را دگرگون می‌کند. عیسی علیه السلام فرموده است: «کسی محبتی بزرگ‌تر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد» [یوحنا ۱۵: ۱۳] و عمل محبت آمیز عیسی علیه السلام که فردی بی‌گناه و نیکوکار بود و ارتباطی عمیق با خدا داشت، می‌تواند ما را دگرگون سازد (کلام مسیحی، ص ۸۹).

نقد و بررسی

ادعای مسیحیان مبنی بر این که «عیسی به خاطر بخشایش گناهان ما بر صلیب رفت» را نیز می‌توان با آیات قرآن رد کرد؛ زیرا خداوند هر کس را در گرو اعمال خویش می‌داند.^۱ در ضمن، عقیده بر این که «عیسی کفاره گناهان ماست»؛ عقیده‌ای گناه‌پرور و تشویق‌کننده به فساد و آلودگی است (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۰۰).

افسانه صلیب

به صلیب کشیدن عیسی علیه السلام افسانه‌ای است که یهودیان آن را طرح‌ریزی کردند و شواهدی پس از آن رخ داد که مسیحیان نیز باور کردند که عیسی علیه السلام مصلوب شده است. در اینجا دلائلی را ارائه خواهیم داد که نشان می‌دهد شخص مصلوب عیسی علیه السلام نبوده است:

۱. نخستین دلیل، آیه «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...» (نساء/ ۱۵۷) است که نشان می‌دهد یهودیان ادعا کردند که عیسی علیه السلام را کشته‌اند. پس راوی داستان صلیب یهودیان هستند، نه مسیحیان (عیسی مصلوب نشد، ص ۱۰).
۲. نکته دیگر، این که پس از داستان صلیب یهودا دیگر دیده نمی‌شود و حتی برای گرفتن پول‌هایی که برایش مقرر کرده بودند، نیز نرفت (همان، ص ۲۷). البته *انجیل متا* پایان کار یهودا را پشیمانی و خودکشی بیان می‌کند.^۲ شاید می‌خواستند این گونه، ابهامی را که در مورد او به ذهن می‌رسد، جواب دهند، زیرا *اناجیل* دیگر از پشیمانی و خودکشی او سخنی نیاورده‌اند.
۳. *اناجیل* چهار گانه مدت‌ها بعد از مسیح علیه السلام، به وسیله شاگردان یا شاگردان شاگردان او نوشته شد. این سخن مورخان مسیحی نیز هست. پس احتمال خطا در آن وجود دارد (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۰۱؛ تفسیر نور، ج ۲، ص ۴۳۰).

می‌نویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناهی کند، شفیع داریم نزد پدر، یعنی عیسی مسیح عادل. و اوست کفاره به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط، بلکه به جهت تمام جهان نیز (نامه اول یوحنا *حواری* ۲: ۲-۱).

۱. مدثر/ ۳۸: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ».

۲. پس یهودا آن نقره‌ها را در کف خانه خدا ریخت و رفته و خود را خفه کرد (متا ۲۷: ۵).

از طرفی، به هنگام حمله دشمنان به عیسی ﷺ شاگردان او فرار کردند که اناجیل نیز بر این مطلب گواه است (متا ۲۶: ۵۶). پس آنان نیز داستان صلیب را از مردم شنیدند و شرایطی پیش آمد که خیلی ساده در کلمات خود اشتباه کنند و مصلوب شدن یهودا را به حساب عیسی گذارند (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۰۱).

۴. کسانی نیز که برای دستگیری عیسی ﷺ آمده بودند، از لشکریان رومی بودند و عیسی ﷺ و شاگردان او را نمی شناختند و امکان اشتباه بود و هنگام دستگیری عیسی ﷺ، شاگردان و دوستان او فرار کردند. پس جای اشتباه بود (همان، ص ۲۰۱-۲۰۲).

۵. با توجه به اناجیل، شخص گرفتار در حضور پیلطس^۱ از خود دفاعی نمی کند و حتی از خداوند شکایت می کند که چرا او را تنها گذاشته است.^۲ پس شخص امکان ندارد شخص مصلوب مسیح ﷺ بوده باشد (تفسیر نمونه، ج ۴ ص ۲۰۲).

انجیل برنابا مصلوب شدن عیسی ﷺ را نفی می کند و برخی فرق مسیحی نیز در مصلوب شدن او تردید دارند (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۰۲). حتی برخی از محققان معتقد به وجود دو عیسی در تاریخ هستند: مصلوب و غیرمصلوب که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است (المیزان، ج ۳، ص ۳۴۵؛ تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۰۳).

۶. زنده بودن عیسی ﷺ پس از جریان صلیب خود دلیل دیگری است (لوقا ۲۴: ۱۳ و بعد از آن، برنابا ۲۲۰: ۲۱).

۷. در بین مسیحیان اولیه هم گروه‌هایی معتقد به مصلوب نشدن مسیح ﷺ بودند.^۳ بنا بر این، حضرت عیسی ﷺ مصلوب نشده است. پس سرانجام زندگی ایشان چه شد، آیا اکنون زنده هستند یا نه؟

دیدگاه‌ها نسبت به ممات یا حیات عیسی ﷺ در حال حاضر

بنا بر آیاتی از قرآن،^۱ عیسی ﷺ نیز طعم مرگ را می چشد؛ اما بحث ما در این است که آیا اکنون، عیسی ﷺ زنده است؟ در این مورد دو نظر متفاوت وجود دارد:

۱. پیلطس حاکم رومی در بیت المقدس بوده است (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۰۱).

۲. عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: ایلی ایلی لما سبقنی، یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی (متا ۲۷: ۴۶-۴۷).

۳. از جمله آنان مارسیون و اتباع او هستند و نیز از علمای عصر اول آنان شخصی به نام ایرینیوس گوید: مردی را به نام شمعون قیروانی با مسیح ﷺ اشتباه کردند، او را کشتند و در کتب اروپاییان آن شخص مقتول به نام سیمون دوسیرن ذکر شده و جماعتی او را یهودای اسخریوطی می دانند (تفسیر المنار، ج ۶، ص ۳۴؛ درآمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت، ص ۲۴).

برخی معتقدند که عیسی علیه السلام مرده است و دلایل زیر را برای سخن خود بیان می‌کنند:
ظاهر آیه ﴿...يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ وَرُفْعَكَ إِلَى...﴾ (آل عمران/۵۵)، با عیسی زنده در زمان حال سخن می‌گوید که من تو را توفی می‌کنم. پس به نظر می‌رسد که مراد از توفی، مرگ عیسی مد نظر بوده است (تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۷، ص ۳۵۳). از طرفی، اگر توفی در اینجا به معنای توفی در هنگام خواب باشد، این امر برای همه انسان‌ها رخ می‌دهد و اختصاصی به حضرت عیسی علیه السلام ندارد و نیز توفی در اینجا به معنای عروج نیست؛ چون توفی در چنین معنایی به کار نمی‌رود (همان).
دلیل دیگر، این که در آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ...﴾ (نساء/۱۵۹)، ضمیر در «مَوْتِهِ» به اهل کتاب برمی‌گردد و معنای آیه این می‌شود که هیچ کس از اهل کتاب نیست، مگر این که قبل از مرگش به حضرت عیسی علیه السلام ایمان آورد؛ یعنی به هنگام قبض روح آگاه می‌شود که عیسی علیه السلام را نکشته‌اند و به او ایمان می‌آورد (منشور جاوید، ج ۱۲، ص ۴۱۱).

بررسی نظریات

اگر مراد از «توفی»، مرگ عیسی علیه السلام باشد، پس بعد از مرگ تنها روح ایشان را بالا می‌برند، اما همان‌گونه که ذکر شد، خطاب به عیسی علیه السلام است و عیسی تنها نام روح و روان نیست، بلکه نام مجموع تن و روان است (همان، ص ۴۰۵).

در نقد دلیل دوم نیز می‌توانیم بگوییم این تفسیر صحیح نیست؛ چون چنین ایمانی برای حاضران در مجلس احتضار محسوس نیست و از طرفی هنگام مرگ، تمام حقایق روشن می‌شود^۲ و دلیلی وجود ندارد که تنها وضع عیسی علیه السلام مطرح شود (منشور جاوید، ج ۱۲، ص ۴۱۱).

زنده بودن عیسی علیه السلام

برخی دیگر اعتقاد دارند که عیسی علیه السلام زنده است و دلایلی از قرآن، روایات و اناجیل ارائه می‌دهند.

الف) دلایل قرآنی

این گروه نیز به آیه قبل (نساء/۱۵۹) استدلال می‌کنند؛ با این تفاوت که ضمیر در «موت» را به عیسی علیه السلام برمی‌گردانند؛ زیرا موضوع بحث در آیه قبل آن^۳ نیز عیسی علیه السلام بوده است. از کنار هم

۱. انبیاء/۳۵: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...»؛ انبیاء/۳۴: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ...». و خود عیسی علیه السلام می‌فرماید: مریم/۳۳: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ...».

۲. مؤمنون/۱۰۰-۹۹: «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ».

۳. نساء/۱۵۸: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَأَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

گذاشتن آیات می توان فهمید که ضمیر به عیسی ﷺ برمی گردد. در آیه قبل، خداوند فرمود که عیسی را نکشته اند و او را بالا برده است و در اینجا به عنوان تأیید آن مطلب می فرماید که اهل کتاب به آنچه ما گفتیم، ایمان می آورند؛ زمانی که عیسی ﷺ قبل از مرگش بر آنان ظاهر شود و همگی از حقیقت آگاه شوند. با توجه به این تفسیر، آیه دلالت دارد بر این که عیسی ﷺ زنده است و مرگ او طبق روایات پس از نزول از آسمان و کشتن دجال و غیره است (منشور جاوید، ج ۱۲، ص ۴۱۱-۴۱۰).

در آخر همین آیه آمده است «...وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُحْيِيهِمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» (نساء/۱۵۹) این جمله با جمله های دیگر این آیه در یک سیاق است و نشان می دهد که عیسی در قیامت بر همه اهل کتاب گواه است. در آیه دیگری «...وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ...» (مائده/۱۱۷) شهادت را منحصر به زمان زنده بودنش می کند. پس عیسی ﷺ پس از همه اهل کتاب از دنیا می رود. پس ضمیر در «مَوْتِهِ» به عیسی ﷺ بر می گردد و او هنوز زنده است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۳۵).

ب) دلایل روایی

روایات فراوانی به فرود آمدن عیسی ﷺ در زمان ظهور و اقتدای ایشان به امام مهدی ﷺ و تصدیق و تأیید آن حضرت تصریح دارد. پس می توان نتیجه گرفت که عیسی ﷺ تا زمان ظهور حضرت مهدی ﷺ زنده خواهد ماند. سیوطی در پاسخ منکران این روایات می گوید: نماز خواندن عیسی ﷺ به امامت حضرت مهدی در انبوه روایات صحیح از روایات رسیده از پیامبر ﷺ ثابت و تردید ناپذیر است.^۲

بنا بر این، روایات نزول عیسی ﷺ در زمان ظهور امام زمان ﷺ می رساند که عیسی ﷺ هنوز نمرده و اکنون زنده است.

ج) دلایلی از اناجیل

آیات اناجیل^۳ نشان می دهد مسیحیان نیز معتقدند عیسی ﷺ اکنون زنده است.

۱. از ابن عباس آورده اند که پیامبر فرمودند: «وَأَلَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۱)؛ پیامبر فرمودند: «عیسی ﷺ لم يموت و إنه راجع إليكم قبل يوم القيامة» (مجمع البيان، ج ۲، ص ۴۴۹؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۴۴). باز در روایتی دیگر آمده که عیسی ﷺ هنوز از دنیا نرفته است (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۹، ج ۱۴).

۲. الحادی علی الفتاوی، ج ۲، ص ۱۶۷، به نقل از کتاب امام مهدی ﷺ / از ولادت تا ظهور، ص ۶۸۶.

۳. کاهن اعظم از او می پرسد: آیا تو مسیح فرزند خدا هستی؟ عیسی ﷺ جواب می دهد: بله هستم و یک روز مرا می بینید در دست راست خدا نشسته ام و در ابرهای آسمان به زمین باز می گردم (متا ۲۶-۶۳-۶۵)؛



بنا بر این، طبق دلالت آیه‌ای از قرآن و روایاتی که نزول عیسی علیه السلام را در زمان ظهور امام زمان علیه السلام بیان می‌کند و نیز آیاتی از اناجیل که خود عیسی علیه السلام فرموده که تا آخر جهان نمی‌میرد و زنده خواهد بود و به زمین باز می‌گردد، می‌توان به این نکته پی برد که حضرت عیسی علیه السلام اکنون زنده است؛ اما این که چگونه و به چه نحوی زندگی می‌کنند، برای ما مشخص نیست.

۳. مقایسه معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت عیسی علیه السلام

این نکته بدیهی است که ما از چگونگی عروج عیسی علیه السلام و معراج پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع دقیقی نداریم. به عبارت دیگر، درک و فهم ما به اندازه‌ای نیست که این مطالب را دریابیم. با این حال، آیات و روایاتی در این باره داریم که می‌توان با استفاده از آنها تا حدودی به چگونگی معراج پی برد. البته نکته اساسی که در مقایسه وجود دارد، این است که عیسی علیه السلام پس از عروج بازنگشت تا داستان عروجش را نقل کنند، اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله به نقل ماجرای معراج خود پرداختند. بنا بر این، تطبیق و مقایسه بین این دو عروج کار بسیار مشکلی است و ما در اینجا بر اساس مستندات که داریم، تنها می‌توانیم به نکاتی اشاره کنیم.

مشترکات

در ابتدا می‌توان گفت که هدف از بازگویی معراج آن دو بزرگوار در قرآن، علاوه بر تکریم و بزرگداشت شخصیت آنها، اشاره به گوشه‌ای از قدرت بی‌پایان الهی است.

معراج روحانی و جسمانی

طبق آیات و روایات، مهم‌ترین مسأله مشترک بین هر دو عروج این است که هر دو آن دو بزرگوار در بیداری و با جسم و روح خویش به معراج رفتند. در باره حضرت عیسی علیه السلام مطالب اناجیل نیز گویای این مطلب است که ایشان با جسم و روح خویش به عروج رفتند.

تفاوت‌ها

تعدد معراج

در باره حضرت محمد صلی الله علیه و آله سخن از تعدد معراج وجود دارد و ایشان دو بار به معراج رفته‌اند، اما در مورد حضرت عیسی علیه السلام از تعدد معراج سخنی به میان نیامده است.

عیسی علیه السلام خود فرموده بود که او از جهان برداشته و شخص دیگری به جای او به دار آویخته می‌شود و او تا نزدیکی پایان جهان نخواهد مرد (برنابا ۲۰: ۲۰).

همراهی فرشته‌ها

در برخی از روایات، در معراج پیامبر ﷺ از سه فرشته به نام‌های جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، یاد شده است که از طرف خدا آمده‌اند و در ابتدای سفر، براق را آماده می‌کنند تا پیامبر ﷺ را برای این سفر ملکوتی مهیا کنند؛ اما نجات حضرت عیسی ﷺ از دست دشمنان از طرف خداوند توسط چهار فرشته انجام می‌شود.^۱ پیامبر ﷺ در ابتدای سفر خویش عزرائیل را نمی‌بیند، اما در طی سفر خود در آسمان اول ایشان را ملاقات می‌کند، اما حضرت عیسی ﷺ از همان ابتدای عروج خویش با آن فرشته رو به رو می‌شود.

جبرئیل راهنمای سفر

جبرئیل از ابتدای سفر معراج، همراه و راهنمای سفر پیامبر ﷺ بود تا آنجا که جبرئیل اجازه ورود نداشت و تنها در این قسمت از سفر، بدون حضور جبرئیل سپری شد؛ اما از صعود عیسی ﷺ و آنچه برای ایشان رخ داد، اطلاع دقیقی در دست نیست و طبق مستندات آنی که داریم، نامی از جبرئیل به میان نیامده است.

وسیله معراج

در روایات آمده که حضرت محمد ﷺ همراه با وسیله‌ای به معراج می‌رود که در بیشتر روایات «براق» نامیده شده است. البته همان طور که گفتیم، ممکن است مراد از آن، نوعی تمثیل برای تقریب به ذهن باشد؛ اما در باره عروج عیسی ﷺ بحثی از وسیله معراج نیست. البته اناجیل برای تقریب به ذهن نشان دادن این ماجرا این گونه می‌نویسند: «به دست راست خدا بنشت» (مرقس ۱۶: ۱۹) یا «ابر او را فرا گرفته و از چشم آنها پنهان کرد» (اعمال حواریان ۱: ۹) یا برخی روایات می‌نویسند: «بر کوه طور ایستاد و جامه‌ای از موی بز بر تن داشت. پس باد شدیدی آمد و عیسی ﷺ را با خود به آسمان برد» (روض الجنان و روح الجنان، ج ۴، ص ۳۵۴)؛ اما با نام وسیله از آنها یاد نشده است.

دو مقطع بودن معراج

معراج پیامبر اکرم ﷺ در دو مقطع زمینی و آسمانی بود. در مقطع زمینی، از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی سیر افقی و در مقطع آسمانی، سیر صعودی از مسجد الاقصی تا آسمان‌ها بود؛ در حالی که عروج حضرت عیسی ﷺ تنها یک مقطع و آن سیر صعودی به آسمان بود. اگر چه /نجیل

۱. همین که خدا بنده خود را در خطر دید جبرئیل و میکائیل (میکائیل) و رافائیل (عزرائیل) و ارویل (اسرافیل) سفیران خود را امر فرمود که عیسی ﷺ را از جهان برگیرند (برنابا ۲: ۲۱۵، ۴).

برنابا مطرح می‌کند که عیسی علیه السلام به آسمان‌ها رفت و پس از سه روز به زمین بازگشت و دوباره به آسمان‌ها رفت، اما این مسأله با دو مقطع بودن معراج پیامبر صلی الله علیه و آله تفاوت دارد؛ چون در اینجا هر دو سیر صعودی بوده است.

آسمان هفتم و آسمان چهارم

طبق نقل روایات، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در این سفر آسمانی تا آسمان هفتم بالا رفت؛ اما گفته شده که حضرت عیسی علیه السلام تا آسمان چهارم بالا رفته است. حتی *انجیل برنابا* ادعا می‌کند که حضرت عیسی علیه السلام تا آسمان سوم رفته است.^۱ اگر منظور از آسمان‌ها، آسمان‌های مادی نیز نباشد، می‌توانیم بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن برخی از آیات الهی تا آسمان هفتم، به مرحله‌ای از شهود و قرب رسیدند که مسلم است که حضرت عیسی علیه السلام به آن مرحله نرسیدند.

هدف معراج

بر اساس آیات و روایات، هدف از عروج عیسی علیه السلام نجات یافتن از دست یهودیان و دشمنان بوده است. البته اهداف دیگری نیز در این میان بوده که ما از آن بی‌اطلاع هستیم؛ اما هدف از معراج پیامبر صلی الله علیه و آله نشان دادن برخی از آیات الهی به آن حضرت بوده است تا ایشان درک و دید تازه‌ای نسبت به جهان و خالق آن بیابند و بر یقینشان افزوده شود. البته در باره حضرت عیسی علیه السلام نیز می‌توان همین هدف را حدس زد؛ اما مستندی در این مورد نداریم.

معراج، آمادگی برای رهبری

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال‌های ابتدای بعثت خویش، یعنی سال سوم یا چهارم بعثت به معراج می‌رود و معراج برای ایشان لازم بود تا پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دیدن برخی از آیات الهی برای هدایت و رهبری مردم آماده‌تر شود و با بینش صحیح‌تری به راهنمایی انسان‌ها بپردازد؛ اما حضرت عیسی علیه السلام در پایان رسالت خویش عروج می‌کند و پس از عروج نیز میان مردم باز نمی‌گردد تا تأثیر آن عروج در رهبری و هدایت مردم مشخص شود.

ره آورد معراج

حضرت محمد صلی الله علیه و آله از این سفر ملکوتی و شگرف ره آورده‌های با ارزشی آوردند، اما چون عیسی علیه السلام پس از عروج خویش بازگشت، پس عروج ایشان ره آوردی نیز برای مردم نداشته است. البته همان‌طور که پیش از این اشاره شد، مسیحیان معتقدند که زنده شدن عیسی علیه السلام پس از

۱. عیسی با اجازه از خداوند خواست از آسمان سوم فرود آید (*انجیل برنابا* ۲۱۹: ۱۶).

صلیب، رسالت او را تأیید کرد و سبب تبلیغ بیشتر مسیحیت شد؛ اما نمی‌توان بر این اعتقاد نام
ره‌آورد را گذاشت.

مدت معراج

پیامبر ﷺ در یک شب پس از نماز عشا از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی و بعد تا آسمان‌ها را
طی کردند و صبح به مکه بازگشتند. بنا بر این، معراج ایشان یک شب به طول انجامید؛ اما
حضرت عیسی علیه السلام از زمانی که عروج کردند تا کنون کسی از ایشان اطلاعی ندارد و طبق آیات و
روایات ایشان هنوز زنده هستند و پیش از قیامت و زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام از آسمان به
زمین نزول می‌کنند. پس مدت عروج ایشان بسیار بیشتر از مدت زمانی است که پیامبر ﷺ به
عروج رفتند.

نتیجه

از این پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که نمی‌توان به طور کامل، عروج پیامبر ﷺ و عیسی علیه السلام را با
هم مقایسه و تطبیق داد و تنها با استفاده از منابع موجود می‌توان به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی
اشاره کرد؛ به این معنا که شرایط زمان، مکان، مخاطبان و... برای این دو بزرگوار متفاوت بوده
است. پس به طور طبیعی تفاوت‌هایی در این میان ظاهر می‌شود؛ اگر چه عروج جسمانی و
روحانی ایشان مبحث مشترکی است که در هر دو مورد دیده می‌شود و همین مطلب ارزش معراج را
بیشتر نمایان می‌کند؛ اما در کل نمی‌توان از مقایسه این دو عروج به نتیجه یقینی رسید؛ زیرا
ممکن است در این میان مطالبی وجود داشته باشد که ما از آن اطلاع نداشته باشیم.

کتاب نامه

- اسد الغابه، عزالدین جزری، بی جا، دارالشعب، بی جا، بی تا.
- اعتقادات، محمد باقر مجلسی، بی جا، سعید، دوم، ۱۳۶۲ش.
- الامالی، محمد بن علی بن بابویه قمی، بیروت: منشورات اعلمی، پنجم، ۱۴۰۰.
- امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور، محمد کاظم قزوینی، ترجمه: علی کرمی و محمد حسینی، قم: نشر الهادی، اول، ۱۳۷۶ش.
- انجیل برنابا، ترجمه: حیدرقلی سردارکابلی، تهران: نشر نیایش، اول، ۱۳۷۹ش.
- بانوی بانوان، محمود پیشوا، بی جا، بنیاد فرهنگی امام رضا علیه السلام، دوم، ۱۳۷۶ش.
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، سوم، ۱۳۶۲ش.
- پژوهشی در اعلام تاریخی جغرافیایی تاریخ بیهقی، احمد حسینی کازرونی، بی جا، مؤسسه فرهنگی آیات، اول، ۱۳۷۴ش.
- تاج العروس من جواهر القاموس، مرتضی زبیدی، بیروت: مکتبه الحیاة، بی جا، ۱۳۶۹ش.
- تاریخ تحلیلی اسلام، محمد نصیری، قم: دفتر نشر معارف، دهم، ۱۳۸۱ش.
- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، تهران: اساطیر، دوم، ۱۳۶۲ش.
- التاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، قم: المکتبه الحیدریة، اول، ۱۴۲۵ق.
- تیبان فی تفسیر القرآن، ابی جعفر محمد بن الحسن طوسی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، اول، ۱۴۰۹ق.
- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، بیروت: الاعلمی للمطبوعات، اول، ۱۴۱۲ق.
- تفسیر المنار، رشید رضا، محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، اول، ۱۴۲۰ق.
- تفسیر راهنما، اکبر هاشمی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، اول، ۱۳۷۹ش.
- تفسیر کبیر، فخر رازی، بیروت: دارالفکر، بی جا، ۱۴۱۰ق.
- تفسیر موضوعی قرآن مجید، عبدالله جوادی آملی، قم: نشر اسراء، اول، ۱۳۷۴ش.
- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، اول، ۱۳۷۴ش.
- تنزیه الانبیاء، سید مرتضی، محقق: فاطمه قاضی، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری، بی جا، ۱۳۸۰ش.
- الخصال، محمد بن علی بن بابویه، ترجمه: باقر کمره ای، تهران: کتابچی، هفتم، ۱۳۷۴ش.

- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین سیوطی، بیروت: دارالحياء التراث العربی، اول، ۱۴۲۱ق.
- درآمدی بر تاریخ و کلام مسیحیت، محمد رضا زیبایی نژاد، قم: اشراق، اول، ۱۳۷۵ش.
- رجعت و معراج، ابوالحسن رفیعی قزوینی، بی جا، کتابفروشی اسلام، سوم، ۱۳۶۷ش.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، محمود آلوسی، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۵ق.
- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، ابوالفتوح رازی، مشهد: آستان قدس رضوی، سوم، ۱۳۸۱ش.
- السیره النبویه، ابن هشام، بیروت: مکتبه العلمیه، بی جا، بی تا.
- سیرت رسول الله، رفیع الدین همدانی قاضی ابرقوه، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، بی جا، ۱۳۶۰ش.
- سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه: حسین تاج آبادی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، اول، ۱۳۷۱ش.
- الصافی، محسن فیض کاشانی: تهران: مکتبه الصدر، دوم، ۱۴۱۵ق.
- علل الشرایع، محمد بن علی بن بابویه، ترجمه: محمد جواد ذهنی تهرانی، قم: انتشارات مؤمنین، اول، ۱۳۸۰ش.
- عیسی ﷺ پیام آور اسلام، احمد بهشتی، تهران: مؤسسه اطلاعات، دوم، ۱۳۷۹ش.
- عیسی مصلوب نشد، میر ابوالفتوح دعوتی، بی جا، بی نا، بی جا، ۱۳۴۸ش.
- عیون اخبار الرضا ﷺ، محمد بن علی بن بابویه، ترجمه: حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، اول، ۱۳۸۰ش.
- فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چهاردهم، ۱۳۷۷ش.
- فرهنگ اصطلاحات و تعبییرات عرفانی، جعفر سجادی، تهران: طهوری، پنجم، ۱۳۷۹ش.
- فرهنگ کامل لغات قرآن، عباس شوشتری، مشهد، بی نا، سوم، ۱۳۷۴ش.
- قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، هشتم، ۱۳۷۸ش.
- قصه های قرآن، ناصر مکارم شیرازی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، سوم، ۱۳۸۲ش.
- کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید)، ترجمه: فاضل همدانی و ویلیام گلن و هنری مرتن، تهران: اساطیر، اول، ۱۳۸۰ش.
- کتاب من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، اول، ۱۴۰۶ق.
- الکشاف، محمود بن عمر زمخشری، بی جا، منشور البلاغه، بی جا، بی تا.

- کلام مسیحی، توماس میشل، ترجمه: حسین توفیقی، قم: مرکز ادیان، اول، ۱۳۷۷ ش.
- لسان العرب، محمد بن مکرم بن منظور، بیروت: مؤسسة تاریخ العربی، اول، ۱۴۱۶ ق.
- مبانی عرفان و احوال عارفان، علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر، دوم، ۷۱۳۷ ش.
- مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، بی جا، دار و مکتبه الهلال، بی جا، بی تا.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲ ش.
- محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، کونستان ویرژیل گیورگیو، ترجمه: ذبیح الله منصور، بی جا، مجله خواندنی ها، نهم، ۱۳۵۴ ش.
- معراج (تفسیر سوره نجم)، عبدالحسین دستغیب شیرازی، قم: دارالکتاب، بی جا، بی تا.
- معراج از دیدگاه قرآن و روایات، ادیب بهروز، محسن، تهران: انتشارات امیرکبیر، بی جا، ۱۳۸۱ ش.
- معراج؛ شق القمر؛ عبادت در قطبین، ناصر مکارم شیرازی، قم: نسل جوان، ششم، ۱۳۷۱ ش.
- معراجنامه، ابن سینا، تصحیح: نجیب مایل هروی، مشهد، آستان قدس رضوی، سوم، ۱۳۷۵ ش.
- مفردات فی غریب القرآن، ابوالقاسم راغب اصفهانی، تهران: مرتضوی، دوم، ۱۳۷۴ ش.
- مقایس اللغه، احمد بن فارس، قم: مکتب اعلام اسلامی، بی جا، ۱۴۰۴ ق.
- منشور جاوید، جعفر سبحانی، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، اول، ۱۳۷۵ ش.
- المیزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبایی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، پنجم، ۱۴۱۷ ق.
- ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی سپهر، تهران: کتابفروشی اسلامی، بی جا، ۱۳۵۲ ش.
- نبوت از دیدگاه امام خمینی، فروغ السادات رحیم پور، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، اول، ۱۳۸۰ ش.
- نورالثقلین، علی بن جمعه عروسی حویزی، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، اول، ۱۴۲۲ ق.
- نهاية الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نوبیری، ترجمه: محمود مهدی دامغانی، تهران: امیرکبیر، اول، ۱۳۶۵ ش.
- وسایل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، بیروت: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، اول، بی تا.
- تاریخ پیامبر اسلام، ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران: چهارم، ۱۳۶۶ ش.
- «رازهای اخنوخ»، حسین توفیقی، فصلنامه هفت آسمان، شماره ۴ و ۳، زمستان ۱۳۷۸.